

آذربایجان تُرک یا تُرک زبان؟

نوشته ای در رد یاهو هانی در باره آذربایجان

با فرو پاشی رژیم کومونیستی اتحاد جماهیر شوروی، بخش هانی از آن کشور که در زمان سلطنت تزار ها و به مرور به تصرف کشور روسیه تزاری در آمده و ضمیمه خاک آن شده بود و طی هفتاد سال دوران رژیم کومونیستی، ظاهراً بنام جمهوری، از استقلال ظاهری داخلی بر خوردااد بوده اند، سر به طغیان برداشتند و خواهان استقلال شدند. از جمله آنها کشوری بنام "جمهوری آذربایجان" در بخشی از شمال ایران؛ محدود بین دریای خزر در مشرق و ارمنستان در مغرب و داغستان از سوی شمال و آذربایجان ایران در جنوب، با هفت میلیون جمعیت (به تقریب) بوجود آمد که نام تاریخی آن "آران" یا "آران" بوده است.

در روز های بحرانی حاصل از بروز زلزله های جدائی، بخشهایی از خاک روسیه، شاهد بودیم که انبوهی از مردم بخش شمالی رودخانه آرس که هنوز رویداد های تلخ تاریخی دو بیست سال پیش را که منجر به جدائی آن بخش وسیع از خاک میهن ما در زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار شده بود به دست فراموشی نسپرده بودند، بااستنشاق اندک هوای آزادی چگونه گروه گروه به این سوی رودخانه آرس، یعنی خاک ایران روی آورده بودند تا با نسلهای هموطنان پیشین پدران خود، دیدار کنند و اشک شوق بر نیا خاک ایران بریزند.

افسوس نه تنها دولت وقت از این رویداد بهره سیاسی مطلوب را نگرفت بلکه به بهانه های پوچ و رفتار نسنجیده و نا درست، مسبب خشک شدن آن چشمه های شور و التهاب گردید و موجب شد در این میان عده ای فرصت طلب و بهانه جو با استفاده از این جو و نا آگاهی برخی از آنچه که گذشته و میگذرد در صدد اغوای هم میهنان آذری ما بر آیند و در این راه گروهی که هنوز شناسنامه ایرانی در جیب خود دارند و اغلب خود ویا پدرانشان سالیان دراز به عنوان یک هموطن عهده دار مشاغل مهم دولتی نیز بوده و بعضاً مصدر خدمات ارزنده ای بعنوان یک ایرانی به میهن خود ایران بوده اند اینک با خیالاتی خام و بهره گیری از گوشه چشمی که دولتمتران کشور نو بنیاد جمهوری آذر بایجان که مطامع اقتصادی و سیاسی ویژه ای را در جهت یکپارچگی سرزمین خود با بخشی از خاک ایران در سر میپروانند، به آنان دارند ودر این راه سوسه بعضی دول دیگر را نیز که به دنبال تامین منافع اقتصادی و سیاسی خود در منطقه میباشند نمیتوان نادیده گرفت، ظنین آوای جدائی آذربایجان ایران پیوستن آنرا به جمهوری نو بنیاد آذر بایجان بلند تر و خود را فعال تر کرده اند.

لازم به یاد آوری است که سالها پیش و در زمان برقراری رژیم کومونیستی در روسیه نیز این چنین زلزله هانی از سوی برخی دولتمردان و گردانندگان آن رژیم بگونه آشکار و پنهان بگوش میرسید و یا عده ای از نویسندگان روسی را وادار میکردند تا به نگارش یاهو هانی دایر بر ترک بودن مردم آذربایجان و آران و لزوم جدائی آذربایجان از ایران و پیوستن آن به آذربایجان شوروی (آران) دست یازند. تا آنجاکه برای رسیدن به این هدف سیاسی آن زمان که هنوز بخش شمالی میهن ما در اشغال ارتش شوروی بود با تحریک و واداشتن عوامل سر سپرده خود و حمایت آشکار و همه جانبه از آنان؛ به مدت یکسال (آذر ماه ۱۳۲۴ تا آذر ماه ۱۳۲۵ هجری خورشیدی) سرزمین آذربایجان را از پیکره اصلی آن، ایران جدا ساخته بودند تا در فرصت مناسب به اشاره کرملین نشینان زعمای دولت پوشالی و دست نشانده دموکرات آذربایجان در یک نشست؛ الحاق خود را به سرزمین جمهوری آذربایجان شوروی اعلام کنند^۱

اما هنوز یکسال بیش از این ماجرا نگذشته بود که با خیزش هموطنان میهن پرست آذربایجانی و جانفشانی آنان و فداکاری عده ای دیگر از هم میهنان و دست اندر کاران و ناگزیر شدن دولت اتحاد جماهیر شوروی در رها ساختن عوامل خود بخاطر منافع سیاسی اش و فرار سران دولت پوشالی نامبره به آنسوی رودخانه آرس غانله پایان یافت.

^۱ - توجه دوستداران را به خواندن کتاب تنی چند از سران حزب توده ایران بویژه کتاب ارزنده و عبرت آموز "ما و بیگانگان" نوشته "دکتر جهانشاه لو" معاون سید جعفر پیشه وری؛ رهبر و نخست وزیر حکومت پوشالی فرقه دموکرات آذربایجان جلب میکند.

متأسفانه این بار مساله بگونه دیگری است، چرا که در این سالهای پر آشوب و حساس، رژیم بر کشور ما حکومت میکند که بخاطر ویژگیهای مکتب اش، اهمیتی به ملیت و آرمان آن نمیدهد و میهن پرستی را بر نمی تابد و در روشن سازی تاریخ ایران و اقوام گوناگون آن به سبب عدم اعتقاد به ملیت و پیروی از باور داشتهای جهان وطنی مذهبی، وظیفه ای از برای خود نمیشناسد و در این مدت نسبتاً دراز با شنیدن اینهمه زمزمه های شوم هرگز در صدد بر نیامده است تا با تدبیر و بهره گیری از دانش پژوهشگران سیاسی و تاریخ دانان و جامعه شناسان و نویسندگان آگاه و برجسته به روشنگری پرداخته تا آن کسان از هم میهنان آذری ما را که به تاریخ و فرهنگ و قومیت شان آگاهی و بینش درست و بدور از غش ندارند آگاه سازند و آنان را از دام فریب مشتی دروغپرداز و جاعل تاریخ و سازندگان داستان های نا درست که با بهره گیری از فن لفاظی و سفسطه و مغلطه در صدد اغوای آنان اند وارهانند.

رژیم اسلامی ایران نه تنها در این مدت نسبت به این زمزمه های شوم بی اعتنا بوده و غیر مسئولانه عمل کرده است بلکه از آنجا که راه حل هر مشکل جامعه را در تحقیر و توهین و تو سری زدن و تهدید و شکنجه و اعلام و حذف فیزیکی انسان ها میداند این نگرانی وجود دارد که برخی از هم میهنان آذری ما برای فرار از چنین جوی در برابر تحریک و اغوا و در باغ بهشت نشان دادن دشمنان یکپارچگی میهن ما وسوسه و آسیب پذیر شوند. بدین رو بر هر ایرانی میهن پرست بویژه بر پژوهشگران سیاسی و تاریخ نگاران و نویسندگان روشنفکر و آگاه فرض است که به هر طریق ممکن از جمله سخنرانیها و نگارش آنها به تکرار به وظیفه ملی شان در آشنا ساختن مردم سرزمین ما (چه نسل کنونی و چه برای نسلهای آینده) به تاریخ و فرهنگ هر بخشی از کشور تاریخیمان عمل کنند. باید به اقلیت های قومی تفهیم کرد که فشار و سرکوبگری رژیم کنونی تنها بر یکی دوقوم اعمال نمیشود بلکه تمامی مردم ایران را در بر میگیرد و تاریخ نشان داده است که این چنین دوره ها زود گذر بوده و خواهد بود.

اینک چند سالی است دولت نو بنیادی بنام نا موجه جمهوری آذربایجان بخاطر اهداف سیاسی و اقتصادی خود، چون زمینه را از جهت نا رضائی هم میهنان آذری ما (همچون سایر مردم ایران) مساعد میبیند با صرف بودجه ای نسبتاً هنگفت و با استفاده از عوامل داخلی و مزدوران خارجی اش، کوشش میکند با نشر اکاذیب و جعل تاریخ و با استفاده از داستان ها و نوشته های غیر مستند و نادرست و تشکیل مجالس سخنرانی و انتشار و یا کمک به انتشار ورق پاره هائی که در آنها سعی درحقانیت گفتار و نوشتارشان میشود و انجام مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی ویا بهره گیری از ارتباط جهانی (اینترنت) هم میهنان آذری ما را در خیزش و پیوستن به سرزمین جمهوری آذربایجان (بخوانید آران) اغوا و تحریک کنند.

به زعم دولتمران باکو با یکپارچه شدن این دو سرزمین دولت نسبتاً نیرومندی بوجود خواهد آمد که ضمن برخورداری از موقعیت سیاسی و اقتصادی مطلوبی که با وسعت یافتن خاک و افزایش جمعیت و موقعیت ژئوپولیتیکی بدست خواهد آورد، در برابر دولت تازه تاسیس یافته ارمنستان که از سالها دور بسبب تباین باورداشتهای مذهبی و اختلافات مرزی، اوقات شان اغلب به زد و خورد و جنگ و جدال و خونریزی میگذاشت و میگردد، موقعیتی بر تر حاصل کرده و شکست چند سال پیش راز آن دولت جبران کنند. ضمناً ایالت نخجوان را نیز که خاک ایران و ارمنستان آنرا از سرزمین جمهوری آذربایجان جدا ساخته است به پیکره کشور خود اتصال دهند و در این راستا با کشور ترکیه که با شعار پان تورکیسم سنگ همبستگی اقوام ترک را از دور ترین نقطه آسیای مرکزی تا بغاز بسفر و داردانل بخاطر دیدگاه های سیاسی و اقتصادی خود به سینه می زنند همجوار شده و تکیه به آن کشور در برابر سایر همسایگان خود دهد.^۲

سال ها پیش نیز که رهبران حزب مساوات باکو با خلائی که پس از سقوط رژیم تزار ایجاد شده بود توانسته بود با کمک نیروی نظامی بریتانیا برای مدتی کوتاه دولتی بنام جمهوری آذربایجان تشکیل دهند به دنبال این چنین هدفی بودند که در بخشهای آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

^۲ - قابل توجه آنکه دولت ترکیه با همه مدعا در اشتراک زبان با سایر اقوام ترک هنگام گفتگو و یا خواندن و در فهم نوشتاری آنان نیاز مبرم به مترجم دارند چرا که اختلاف گویش ترکی مردم ترکیه با ترکان آسیای مرکزی بسیار است و اصولاً مردم ترکیه نیز به نوعی از زبان ترکی تکلم میکنند و از قوم ترک نیستند.

درخواست عضویت در پیمان نظامی «ناتو» از سوی رژیم باکو که تا کنون با آن به دلایلی از جمله احتراز از رنجش و اعتراض دولت روسیه پاسخ مساعد داده نشده است مبین این دیدگاه است که آن رژیم چون در تلاش برای رسیدن به اهدافی است که طبیعتاً واکنش شدید همسایگان اش را فراهم خواهد ساخت از هم اکنون میکوشد تا پشتیبان یا پشتیبانان زورمندی در برابر همسایگان خود پیدا کند

کار جعل و نشر اکاذیب را در راستای فراهم آوردن زمینه برای جدا سازی بخشی از خاک کشورمان تا به آنجا رسانیده اند که اخیراً نقشه ای از آذربایجان بزرگ در جمهوری آذربایجان انتشار داده اند که از قفقاز تا رشت و همدان را نیز شامل میشود!

نشریه ای بنام "سَسَس = صدا" که از پرچمداران ضدیت با ایرانیان است در یکی از شماره هایش نوشته بود: «نه در دراز مدت بلکه به زودی پرچم باکو را در تبریز و سایر شهرها به اهتزاز در خواهیم آورد!»^۳ اینان در سخنرانی های چندی پیش شان، در مرکز مطالعات خاور میانه در دانشگاه شیکاگو، بر این امر تاکید میکنند که در قرار داد میان فتحعلیشاه قاجار و تزار روسیه (در سال های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ میلادی) کشور بزرگ آذربایجان، میان ایران و روس تقسیم شده و از آن تاریخ به این طرف استقلال خود را از دست داده است!

تردید در اینکه نشر این چنین یاوه هائی بدون موافقت و صوابدید و حتی خواسته و دستور دولتمردان باکو بوده باشد، ساده دلی میخواهد.

سخنرانی "علی اف" یکی از دولتمردان رژیم اتحاد جماهیر شوروی پیشین و رئیس جمهور کنونی^۴ در حضور جمعی از اتباع کشورش در آمریکا که متأسفانه عده ای از هم میهنان آذری ما نیز در آن جمع شرکت داشتند، در باره یکپارچگی دو سرزمین مورد نظر و یا مشاجره "حسن حسن اف" وزیر امور خارجه آن کشور با "علی اکبر ولایتی" وزیر امور خارجه وقت رژیم اسلامی ایران در باکو بر سر کمک های رژیم اسلامی به ارمنستان، از جمله عقد قرار داد هائی برای کشیدن یک خط لوله گاز به آن کشور و ایجاد یک نیروگاه آبی برقی بر روی رود آرَس و کشیدن یک خط برق فشار قوی با دولت ایروان، نیات و اهداف دولتمردان باکو را آشکار میسازد.

"حسن اف" ضمن خطاب به ولایتی به تندی گفت: «تا آنجا که ما میدانیم این ارمنی های دولت شما بودند که سی هزار شیعه آذربایجانی را کشتند و یک میلیون نفر را آواره کردند،» او افزود «که ارمنستان با برخورداری از کمک و حمایت های بیدریغ جمهوری اسلامی، سیاستی سلطه جویانه و تعرضی نسبت به همسایگانش در پیش گرفته است و چه بسا که بزودی بخشهایی از شمال ایران را نیز به اشغال خود در آورد...»^۵

سخنان "حسن اف" عمق اهداف درونی دولتمردان باکو را برای ضربه زدن به ایران و جدائی بخشی از خاک وطن ما را نشان میدهد و شاهدی است بر آنچه را که در پیرامون نیات دولتمردان باکو در رابطه با کشور ارمنستان و میهن مان نوشته ایم.

دولتمردان باکو به خیال باطل خودهم میهنان آذری ما را میخواهند به جانی بکشانند که "آقای محمد ارس" نویسنده و پژوهشگر سیاسی و آگاه وطن ما که خود از هم میهنان آذری ما است در باره آنان چنین مینویسد: «... اخلاق عمومی به گونه فاجعه باری سقوط کرده و نظام زندگی در هم ریخته، پارلمان و قوانین دموکراسی در دست حاکمان اصلی کشور به کاریکاتور خویش بدل گشته اند و احزاب و افراد مخالف هر آن در معرض

^۳ - از نوشته های محمد آرسی در کیهان لندن شماره ۶۸۴

^۴ - حیدر علی اف پنجمین نفر از سلسله رهبران کومونیست در کشور اتحاد جماهیر شوروی بود او در عهد "برژنف" از ریاست سازمان جاسوسی آذربایجان شوروی به دبیر کلی حزب کومونیست آذربایجان ارتقا یافت و مورد توجه و عنایت "اندرو پوف" رئیس سازمان مخوف "کا - جی - بی" بود و زمان "گورباچف" به اتهام فساد و نا پاکی از عضویت دفتر سیاسی حزب کومونیست شوروی برکنار شد و در سال ۱۳۷۱ش خورشیدی با سود جوئی از اوضاع آشفتنه کشور نو بنیاد جمهوری آذربایجان، با حمایت مسکو و توطئه چینی توانست "ایلچی بیگ" را از مقام ریاست جمهوری ساقط و خود با قدرت زمام امور آن کشور را در اختیار بگیرد.

^۵ - به نقل از نوشته های محمد آرس در کیهان لندن مورخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۷۴ خورشیدی.

حمله عوامل مسلح رژیم و باند های مخفی قرار دارند، در مجلس ملی، مشاور "علی اف" آقا "نعمت پناه" بی هیچ واژه ای پروفیسور "عدالت" نماینده مجلس را با مشت و لگد و بی حرمتی و دار به سکوت میکند، شش سال پس از فاجعه ششم ژانویه ۱۹۹۰ دستگاه قضائی هنوز جرات مجازات عوامل سرکوب را ندارد و دولت همه چیز را چون گذشته مخفی میکند، مردم سر در گم و مایوسند و حکومت بی برنامه و شکست خورده است.

از آنجا که انگیزه نگارش این مقاله بخاطر زرمه هائی است که بر سر پیوستن بخشی از خاک کشور ما به سرزمین جمهوری اسلامی آذربایجان بگوش میرسد لذا به منظور روشنگری و رد ژاژ خایی ها و یاوه سرانی ها دولتمردان باکو و عوامل آنان، نخست به موقعیت جغرافیائی و سوابق تاریخی و فرهنگی و اجتماعی سرزمین جمهوری آذربایجان بگونه ای کوتاه پرداخته و سپس در باره سوابق قومی و تاریخی و فرهنگی آذربایجان اشاراتی خواهیم داشت.

در فرهنگ معین در باره "آران" نام اصلی و تاریخی جمهوری آذربایجان می خوانیم که، " آران Arran " (آران = آلان = الان - آر = آریا + ن) سرزمینی در شمال غربی ایران و مغرب بحر خزر در قفقاز که روس ها به آن نام آذربایجان شوروی داده اند، شهر های عمده آن باکو، گنجه، شمخی، دربند، ایروان، و نخجوان و از شهر های قدیم آن بردعه (بردوا) است که اکنون خرابه های آن پیداست. یونانیان و رومیان باستان آنرا "آلبانیا" و ارمنیان "آخوانک" خوانده اند، عرب نام پارسی آن "آران" را تغییر داده، آران (بر وزن شداد) نامید.

در فرهنگ علامه دهخدا به نقل از یاقوت حُمو (جغرافیا نگار دانشمند سده هفتم هـ - ق) در معجم البلدان چنین آمده است: «... آران به فتح و تشدید "را" و الف و نون، اسمی است اعجمی که به ولایتی وسیع و بلاد بسیار اطلاق شود، جمله "جنزه" که عامه آنرا "گنجه" گویند و بروعه، شمکور و بیلقان و بین آذربایجان و آرن نهری است که آنرا "آرس" گویند و مواضعی در مغرب و شمار آن واقع شده جزو آران محسوب میشود و آنچه در جهت شرق واقع شده جزو آذربایجان است»

حمد الله مستوفی تاریخ نویس ایرانی که در سده هشتم هجری قمری میزیسته در "نزهت القلوب" موقع جغرافیائی آران را بین دو رود ارس و کَر معین میکند.

سید احمد کسروی از پژوهشگران نامدار و توانای معاصر کشورمان که خود اهل آذربایجان و در تیریز زاده شده و آثار او در زمینه های گوناگون تاریخی و زبان شناسی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی و ... به بیش از شصت جلد رسیده و آگاهی و تقوی و انصافش به ویژه در تاریخ و زبان مورد تأیید بسیاری از اساتید این علوم قرار گرفته است در باره سرزمینی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به "آذربایجان شوروی" نام گذاری شده بود در کتاب شهریاران گمنام به بهره گیری از کتاب "پلوتارک" تاریخ نویس مشهور یونانی در قرن اول پیش از میلاد مینویسد: «... از آران آگاهی که در کتاب ها هست از قرن نخستین پیش از میلاد است که "پومپی" سردار روم لشکر به شرق کشیده بدان جا نیز گذشت، آران از همان زمان نشیمن و میهن مردمی بود که یونانیان و رومیان "آلبانیان" میخواندند و به پارسی "آرانیان" باید خواندشان.»

در جلد اول کتاب تحقیقی و پر ارزش "تاریخ جهان باستان" که حاصل پژوهش های هیناتی مرکب از یازده تن از پژوهشگران تاریخ و جامعه شناسان و زبان شناسان مشهور روس زیر نظر دو دانشمند برجسته اتحاد جماهیر شوروی (پیشین) بنام های "دیاکوف Diakov" و کووالف Kovalev" میباشد و به عنوان کتاب درسی برای استفاده دانشجویان و انستیتو های رشته "پداگوژی Pedagogy" نگارش یافته میخوانیم که: «... نوشته های تاریخی آشوری که از گزند زمانه مصون مانده و بدست ما رسیده دو گروه از قبایل ایرانی را نام میبرند "ماد ها" و "پارس ها" که هردو از قوم آریائی بوده اند و نخستین آن در آذربایجان و در جنوب دریای خزر و ری و همدان ساکن شدند. دومی یعنی گروه پارس ها در بخش جنوبی این نواحی، یعنی فارس روانه شدند...» در جای دیگر این کتاب آمده است: «... مهاجرت قبایل ترک از آلتای به ترکستان و از آنجا به

جلگه های بین دریای آرال و دریای خزر و سر انجام به دشتهای اوروپای شرقی از قرن ششم میلادی و استقرار ترک ها در ایران، عراق، آسیای صغیر و آذربایجان، از قرن یازدهم میلادی آغاز گردید...»

هرودت مورخ مشهور یونانی (۴۸۶ - ۴۲۰ پیش از میلاد) معروف به پدر تاریخ که برای پژوهش، مسافرت های بسیار کرده است، در یکی از آثارش بنام "زمان های قدیم" آنجا که به تاریخ اقوام آسیای صغیر (ترکیه کنونی) و ایران و سوریه و مصر و سرزمینهای مجاور میپردازد و زمانیکه به قوم ماد که ساکن آذربایجان و آران و کردستان و همدان و پیرامون این نقاط بوده اند اشاره میکند، آنان را از قوم آریائی می‌شمارد.

کزنفون، سردار جنگی و مورخ و فیلسوف نامدار یونانی که سالها در دربار کوروش دوم بوده است در کتاب خود بنام "آنیاز" بگونه ای روشن از قبایل و اقوام قفقاز و آذربایجان مینویسد اما کمترین اشاره ای به وجود قوم ترک در آذربایجان و آران نمی کند.

ژنرال "سر پرس سایکس" یکی از خاور شنانشان مشهور انگلیسی که سالها از سوی کشور متبوع خویش عهده دار مناصبی از جمله سرکنسولگری ترکستان، چین و موسس و فرمانده نیروی مشهور به "پلیس جنوب" در ایران بوده است و سال های درازی در ایران و آسیای میانه اقامت داشته است و به سبب تحقیقات ارزنده ای که در پیرامون تاریخ و فرهنگ و قومیت میهن ما و آسیای مرکزی بعمل آورده و تاریخ کشور ما را از قدیم ترین اعصار یعنی تقریباً از سه هزار سال پیش از میلاد تا زمان معاصر از روی منابع قدیم و جدید و روایات مورخان غرب و شرق و نیز آثار کشف شده مورد مطالعه و تحقیق قرار داده و کتابی در دو جلد بنام "تاریخ ایران" نگاشته است^۷ نتیجه میگیرد قوم «ماد» که آریائی نژاد بوده اند در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح به ایران کوچ کرده و در بخش شمال غربی (آذربایجان و آران) و کردستان و همدان و ری ساکن شدند و بدین ترتیب این پژوهشگر نیز در هیچ جا از کتابش به توطن قوم ترک در این نقاط اشاره ای ندارد و این چنین است نظر پژوهشگران و شرق شناسان و باستان شناسان نامداری چون: ماکس مولر آلمانی، اسحق تیلور انگلیسی، هاکسلی انگلیسی، اتو شرودر آلمانی، هاینه گلدون آلمانی، پروفیسور هیرت آلمانی، پیت مار آلمانی، گوردون چایلد انگلیسی، لومل آلمانی، پروفیسور مولتون انگلیسی، ادوارد مایر آلمانی، پروفیسور میلر انگلیسی، آلمسید انگلیسی پروفیسور شور آلمانی، پروفیسور اسمیت انگلیسی، گیمپرای مکزیکی، پروفیسور آلتیم آلمانی، نی برگ سوئدی، تیمه آلمانی، کومار هندی، بويس انگلیسی، پروفیسور وینگر آلمانی، ویدن گرن هلندی، و برخی دیگر که بخاطر دوری از طولانی شدن مقاله از ذکر نام آنان خودداری میشود. (رجوع شود به کتاب بسیار ارزنده آقای مهندس جلال الدین آشتیانی بنام " زرتشت ")

نامبردگان آنجا که اشاراتی در پیرامون مسکن نخستین قوم آریائی و کوچ آنها در دو سه هزار سال پیش از میلاد به فلات ایران و سرزمین های مجاور چون هندوستان و افغانستان و ترکیه کنونی و نواحی قفقاز و اروپا دارند، کمترین اشاره ای بقوم ترک و سکونت آنان در سرزمین هائی که نام برده شد نمی کنند.

در فرهنگ معین در باره "ماد ها" نوشته شده است که : « ... سرزمین ماد نام قدیم ناحیه ای از ایران بین جبال زاگرس و کویر نمک است که قوم ماد در آن سلسله پادشاهی ماد را تشکیل داده اند و در تاریخ از دو ماد نام به میان آمده است "ماد بزرگ" یا عراق عجم و "ماد کوچک" یا آذربایجان ماد ها مردمانی آریائی نژاد بودند که به عقیده مورخان پیش از هزاره اول پیش از میلاد از راه قفقاز به ایران آمده و در آنجا ساکن شدند و...»

سید احمد کسروی در کتاب "شهریاران گمنام" مینویسد: « ... آران در شمال ایران و در غرب دریاچه خزر نهاده و شهر های بزرگ آنجا؛ باکو، گنجه و شماخی و دربند است، از شهر های کهنورش "پردوا" یا "پردعه" که اکنون خرابه های آن پیداست، یونانیان و رومیان باستان آنجا را "آلبانیا" و یا ارمینان (آغوانک) خوانده اند، تازیان نام پارسی آنرا تغییر داده "آرَآن" می نامیدند. همه این نام ها یکی است و از سنجش آنها با یکدیگر توان دانست که بومیان نخستین این سرزمین "آل" یا "ار" نام داشته اند. » (نه قوم ترک نویسنده).

^۷ - آثار پژوهشگران و تاریخ نویسانی چون ج - ح - بریستیر (کتاب ازمنه باستان) دنی کر (کتاب نژاد ها بشر) و نندیداد مجموعه ای از اوستا، مسیو مرگان (کتاب مطالعات) هرودت؛ استرابون، دیو دوروسیولی و تالیفات دیگر از چند تن دیگر.

زنده یاد کسروی سپس در جای دیگر این کتاب می نویسد: «... از دیر زمان که آگاهی در دست هست "آران" جز بدین نام خوانده نشده و تا آنجا که ما میدانیم تا قرن های هفتم و هشتم هجری این نام به روی آنجا معروف بوده از آن پس کم کم روی به نا پدیدگی گذارده...»^۸ «... شگفت است که "آران" را اکنون آذربایجان میخوانند^۹ با آنکه آذربایجان یا آذر بایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی آران و بزرگتر و شناس تر از آن میباشد و از دیر زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر آران گفته نشده است. ما تا کنون ندانسته ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود بر پا کرده میخواستند نامی نیز بر آنجاگذارند، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما به سوی آذربایگان دراز کرده اند؟! و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟!»

«این خرده گیری نه از آن است که ما بر خواسته آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه میداریم، چه آذربایگان را از این کار هیچگونه زیان نیست، بلکه از این است که برادران آرانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان میزنند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ چنین کار شگفت سراغ ندارد!»

کسروی در این کتاب همچنین مینویسد: «... آرانیان تیره ای از ایرانیان بودند و زبان جداگانه ای داشتند که شاخه ای از زبان های ایران بود و همچنین بسیاری از تیره های دیگر ایران همواره فرماتروایاتی از خویش داشتند که "آرانشاهان" خوانده شده، باجگزار فرمانبردار شاهان شاهان ایران بودند، گاهی سر بشورش و نا فرمانی می آوردند، بویژه پس از انتشار دین مسیح که آرانیان نیز آن دین پذیرفته و در کشاکش هائی که میان ارمنیان و گرجیان با لشگر های ایران میشده، آنان هم به همکیشان خود می پیوستند»

همو در همین کتاب در شرح بیشتر در پیرامون زبان مردم آران می افزاید «... زبان آرانیان همان زبان است که در کتاب های عربی بنام "آرانی" معروف است و بیشتر با آذری که زبان آذربایگان (زبان پیش از رواج گویش ترکی) بوده یکجا یاد میشود، اکنون نمونه هائی از این زبان در گنجه و دیه های پیرامون باکو و برخی آبادی های دیگر هنوز هست...»

حمد الله مستوفی قرظینی از جغرافی نویسان و مورخان مشهور قرن هفتم هجری قمری است در "نزهت القلوب" چاپ اوقان گیپ لندن مینویسد: «... مومیانی معادنش بسیار است آنچه در ایران است معدن "بدیه آبی" از توابع شبانکاره کوهی است که از آن قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد و آنرا موم آبی گفته اند، مومیانی اسم علم آن شد... و در ایران زمین بزرگترش معدن "باکویه" است و آنجا در زمین چاه ها حفر میکنند تا به زهاب میرسد، آبی که از آن چاه بر میاورند نفت بر سر آب میباشد...»^۹

ابوالحسن علی بن حسین موسوی (تولد در دهه آخر قرن سوم و تاریخ مرگ سال ۳۴۵ هجری قمری) در جلد نخست کتابش بنام "مروج الذهب" مینویسد: «... در سرزمین عراق، نزدیک مدینه السلام، آتشکده ای هست که ملکه پوران دختر خسرو پرویز در محل معروف به "استینا" بنا کرده است، آتشکده هائی که مجوسان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و طبرستان و جبال و آذربایجان و آران و هند و سند و چین ساخته اند فراوان است که از ذکر آن صرف نظر کردیم و فقط آتشکده های مشهور را یاد کردیم.»

در کتاب "ایران قدیم" تالیف پیر نیا میخوانیم: «...شکی نیست که زبان ماد ها با زبان پارس قدیم تقریباً یک زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته چنانکه در زمان "استرابون" پارس ها و مادی ها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند^{۱۰} « بقول استرابون زبان مادی ها زبان پارسیان و آریان و باختران و سندیان کمال مشابهت را داشته است...»^{۱۱}

^۸ - این کتاب در زمانی نوشته شد که در روسیه رژیم کومونیستی بر قرار بود و بر سرزمین آران، نام آذربایجان شوروی نهاده بودند.

^۹ - به نقل از کتاب "۵۰ سال نفت ایران" نوشته "مصطفی فاتح" ضمناً "باکویه" نام قدیم شهر باد کوبه و یا باکو پایتخت جمهوری آذربایجان شوروی است که حمد الله مستوفی آنرا از شهر های ایران بر میشمارد.

^{۱۰} - استرابون از جغرافی دانان مشهور یونان و ساکن روم بوده است. او. بلاد زیادی را سیاحت کرده و کتابی در هفده جلد نوشته است. ولادت او در سال ۶۳ پیش از میلاد و فوت او در سال ۲۴ پس از میلاد است.

^{۱۱} - به نقل از جلد اول کتاب "تاریخ ایران" تالیف ژنرال سر پرس سایکس

عقیده اُپرت (Oppert) این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه هانی دیده میشود که به زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آنرا به زبان شوش میدانند.^{۱۲}

مدارک و شواهد تاریخی بسیار دیگر نیز که در این نوشتار به مصداق "مشت نمونه خروار" تنها به معدودی از آنها اشاره شده است تا مقاله به درازا نکشد، جملگی مبین این واقعیت است که سرزمین "آران" همواره سرزمین جداگانه با نام جداگانه از سر زمین آذربایجان اما زیرچتر نام ایران بخشی از خاک میهن مان را تشکیل میداده است و پادشاهان محلی آن سرزمین خود را همواره شاه ایران می خواندند.

تاریخ نویسان و شاعران و جهانگردان طی سده ها هیچگاه آن قطعه را "آذربایجان" خوانده اند و جملگی در منفک بودن این دو سرزمین نوشته ها از خود بجا گذاشته اند.

بی مناسبت نیست که به چند بیت از اشعار چند شاعر معروف میهن ما در سده های گذشته نیز بگونه نمونه در تائید آنچه را که نوشته ایم، در رابطه با نام "آران" که چند سالی است نام جعلی و نادرست بر آن نهاده اند اشاره ای داشته باشیم.

از قطران تبریزی شاعر قرن پنجم هجری قمری:

"برابر شسه آران شدند چون کوهی همچو ارمن گشت خواهد نعمت سنگی ترا"	که بسی دلیل نداند در آن شدن شیطان" هجو آران گشت خواهد ملک شروان ترا"
"این جهان بودست دایم ملک ساسانیان او به تخت ملک ایران بر نشیند در ستخر"	خواست سالارش خدا در ملک ساسان کند" کمترین فرزند خود را مهتر آران کنند"
"سپهدار آران ابوالیسر کوست	جگر سوز دشمن، دل افروز دوست"
"ز بهر خدمتش آورد شهریار آران خبر دهند که چون او رود به حرب عدو"	سپاه خویش برای نبرد بسته کمر" برد به لشگرش اندر شه آران و خزر"

از نظامی گنجوی شاعر سالهای پایانی قرن ششم هجری قمری:

« همه اقلیم آران، تا به ارمن مسخر گشته در فرمان آن زن»

از خاقانی شروانی شاعر قرن ششم هجری قمری:

« از فتح آران نام را، زیور زده ایام را
کجا گریزم سوی عراق یا آران
فتح عراق و شام را وقتی مهیا داشته»
کجا روم سوی انجاز یا به باب الباب»

«آران به توشه حسرت غزنین و خراسان چون گفته من رشک معزی و سنائی»

از فخرالدین اسعد گرگانی شاعر قرن ششم هجری قمری در ویس و رامین:

« یکی دیگر به اران رفت و ارمن فکند اندر دیار روم شیون »

۱۲- همانطور از کتاب فوق الذکر

از شرف الدین شغروه در هجو مجیر بیلقانی شاعر سرزمین اران:

"شهری که به از هزاران اران باشد کی لایق همچو تو گران جان باشد"

همانگونه که مبینید چند تن از شاعران نامبرده خود آذربایجانی و ارانی بوده اند و هیچگاه نام آذربایجان بر سرزمین آران یا اران ننهادند.

اگر چه نوشتار به درازا خواهد کشید اما دریغ میدانم در این میحث از دو رویداد تاریخی که توجه و وسواس و حساسیت و آگاهی ویژه گروهی از هم میهنان وطن پرست ما را از مردم گیلان و آذربایجان در هشتاد و اندی سال پیش نشان میدهد یاد نکنم.

زنده یاد "محمد علی گیلک (خمامی)" از یاران نزدیک و صدیق و مورد اعتماد "میرزا کوچک خان جنگلی" که در کابینه اش مقام وزارت فوائد عامه را داشته است^{۱۳} در کتاب پر ارزش خود بنام "تاریخ انقلاب جنگل" مینویسد:

«... در نتیجه انقلاب روسیه (انقلاب ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ - نویسنده) بسیاری از قطعات آن مملکت دم از استقلال میزدند، از آن جمله اهالی بادکوبه (= باکو - نویسنده) و نواحی اطراف آن بنام آذربایجان حکومت مستقلی تشکیل دادند و در تحت سرپرستی حزب مساوات که همان بلشویک ها و طرفداران اصول سوسیالیست رولسیونری (Revolutionary) روسیه بودند، خود را اداره می کردند... از طرفی انتخاب نام "آذربایجان" را که منحصرأ به آذربایجان ایران اطلاق میگردد باعث سوء ظن و تشویش خاطر ایرانیان وطن پرست گردیده گمان می رفت حزب مساوات بادکوبه مایل است آذربایجان را از ایران مجزا و ضمیمه قفقاز کند و اهالی را به بهانه زبان مستعار ترکی فریب داده با خود متحد و یک حکومت ترک زبان که در باطن آلت دست ترکهای عثمانی (ترکیه کنونی - نویسنده) باشند در آسیای وسطی تشکیل دهد و به استقلال ایران لطمه وارد سازد.

این گمان تا آن حد قوت یافت که یک دسته از آزادیخواهان ایرانی حزب بنام "حزب دموکرات" در بادکوبه تشکیل داده و علناً با حزب مساوات به مبارزه برخاستند و جریده ای به زبان محلی منتشر کردند که در صفحه اول آن این عبارت "آذربایجان جز لاینفک ایران است چاپ میشد؛ هیات اتحاد اسلام (جنگلیان - نویسنده) نیز نمی توانست به جریانات بادکوبه و مقاصد حکومت جدید التاسیس مساوات علاقمند نباشد، در همان موقع در عین حالیکه روزنامه جنگل در شماره ۲۴ مورخه ربیع الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری شرح مبسوطی در این موضوع نگاشته و در تحت عنوان "دیگ همسایه زانید" مقاله مفصلی درج و حقایق تاریخی چندی به معرض انظار عامه گذاشت. نماینده ای نیز به بادکوبه اعزام نمود که نظر حکومت مساوات را دریابد."

اینک شرح زیر بقلم همان نماینده (عرفانی - از زعمای معارف گیلان) و مشاهدات و مذاکرات ایشان است که عیناً در اینجا آورده میشود:

«... همینکه وارد بادکوبه شدم به دیدن جنرال قونسول ایران (ساعد الوزاره که بعداً ساعد مراغه ای و مدتها وزیر امور خارجه و سپس رئیس الوزرا ایران شد) که مرد وطن پرست و با کفایتی بود رفتم. بعد از دیدن ایشان از چند تن از تجار ایرانی که از اعضای فعال حزب دموکرات بودند دیدن کرده و همچنین چند نفر لیبر های حزب مساوات را ملاقات و در نتیجه موفق به تشکیل جلسه برای مذاکره دوستانه با حضوی ژنرال قونسول گردیدم، در آن جلسه نمایندگان حزب مساوات نیز حضور داشتند.

نخستین سوال من این بود که چرا این قسمت از مسلمان نشین قفقاز را که جزو حوزه فرمانروایی حکومت مساوات است بنام "آذربایجان" موسوم و نام دیگری برای آن انتخاب نکرده اند. جواب دادند برای سوا کردن نواحی بادکوبه از قفقاز مانند گرجستان و ارمنستان، بهتر و مناسب تر از کلمه "آذربایجان" کلمه باستانی دیگری پیدا نکردیم و نباید انتخاب این نام باعث رنجش برادران ایرانی مابشود و آنها میتوانند مطمئن باشند که مقصود از آذربایجان آن طرف رود ارس و قسمتی است که سابقاً جز قفقاز بوده است و ما هیچگونه نظر

^{۱۳} - منظور کابینه ای است که پس از اعلام جمهوریت در گیلان به رهبری "میرزا کوچک خان جنگلی" تشکیل شده بود.

سونی نداشته و چشم طمع به خاک ایران و آذربایجان ایران نداریم، بلکه طرفدار استقلال کامل و تمامیت ایران میباشیم و مایل هستیم همواره با ملت ایران دوست و برادر باشیم.

پرسش دوم من این بود که دولت مسقلی تشکیل داده و این قطعه خاک را از روسیه و قفقاز مجزا و میخواهد یک حکومت اسلامی داشته باشید، به کدام یک از حکومتات و ملل اسلامی متمایل بوده و نقطه اتکا تان کجاست؟ صریحا گفتند در آذربایجان ما با آنکه اکثریت با مسلمین است، ملل روسی، ارمنی، گرجی و غیره نیز هستند که در درجات تمدن از مسلمانان بالاترند و حکومت اسلامی مساوات بودن تکیه کردن به یک دولت اسلامی دیگر نمی تواند و قادر نیست استقلال سیاسی خود را ادامه دهد و چون ایران کنونی خود دچار ضعف است نمی تواند تکیه گاه ما باشد، ناگزیر اتکاء ما به دولت مقتدر عثمانی است.

بعد از این پاسخ معلوم شد که تمایل آقایان به ترکها است و به بنده ثابت گردید تخم افشانی سالیان دراز جوانان اتحاد و ترقی (جنبش در عثمانی سابق بنام ترکهای جوان - نویسنده) در عالم اسلام و دعوت مردم به اتحاد اسلام گرفتاری و غفلت اولیای دولت ایران چنین نتیجه و ثمر داده که اکنون حزب مساوات میخواهد توجه تاریخی و ملی مسلمین قفقاز را بر خلاف آرزوی توده مردم از تهران تا استامبول و به طرف مرکز حکومت عثمانی متوجه سازد (تاریخ تکرار میشود - نویسنده).

کسروی در کتاب "تاریخ هجده ساله آذربایجان" مینویسد: «... در همان روزهای نخست خیزش (قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - نویسنده) حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی میبود، پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران اوگرفته، نامش را "آزادستان" بگذاریم، در این هنگام نام آذربایجان یک دشواری پیدا کرده بود، زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها، جمهوری کوچکی پدید آورده آنرا "جمهوری آذربایجان" نامیده بودند، آن سرزمین نامش در کتابها "آران" است ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آنسوی بنیاد گرایان آن جمهوری امید و آرزویشان چنین میبود که با آذربایجانیان یکی گردند از این رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمی خواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند و چون نامگذاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم، همانا پیشنهاد "آزادستان" از این راه بود هرچه هست خیابانی آنرا پذیرفت و چنین دستور داد که مارکهای کاغذی دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام ننویسند و نگویند.»

در کتاب خاطرات دکتر کیانوری، دبیر کل حزب توده ایران آمده است: «... باقر اف که خود یک ایرانی الاصل بود، به دنبال الحاق دو آذربایجان بود و این اندیشه را انگلیسیها به مساواتیهای باکو دادند چون از آنان در برابر بلشویکهای مسکو پشتیبانی می کردند.»

متأسفانه تاریخ در زمان حکومت جمهوری اسلامی در ایران تکرار شد و همانگونه که در پیش نوشته ایم چون گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی به ملیت و میهن پرستی بها نداده و نمی دهند و از دیدگاه جهان وطن مذهبی به مسایل و رخدادها نگاه میکنند به هنگام تشکیل دولت جمهوری آذربایجان کمترین اعتراضی نکردند و از آن غیر مسئولانه گذشتند!

سرزمین آران و چندین شهر و آبادی دیگر در شمال رود ارس که طی سالیان دراز بخشی از خاک ایران بود در سال ۱۳۲۸ (ه - ق) برابر با ۱۸۱۳ میلادی پس از چند سال جنگ و خونریزی بین قوای ایران و روسیه تزاری بموجب عهدنامه "گلستان" از پیکر میهن ما جدا گردید.

در این عهدنامه با آنکه از شهرها و قصبهات و آبادیها و حتی از دیه های کوچک نامبرده شد که جملگی در آنسوی روخانه ارس قرار داشتند کمترین اشاره ای بنام آذربایجان نشده است. بدیهی است که اگر چنین نامی بر آن سرزمین میبود، در عهدنامه گنجانده میشد.

به منظور روشننگری هرچه بیشتر ناگزیر عین عبارات دو فصل از عهدنامه گلستان را که در آن نام شهرها و آبادیهای جدا شده از ایران آمده است در زیر نقل میکنیم:

«فصل دوم: چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه بر مبنای استا تسکو اوپرزندیم^{۱۴} باشد یعنی طرفین در هر موضع و جایی که الی قرار داد مصباحته الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کما کان در ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومه ذیل سنور و سرهدات مسقر و تعیین گردیده است، از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرائ مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای نار رود ارس تا اتصال والحاق رودخانه کپنک چای، به پشت کوه مقری واز آنجا خط حدود سامان و ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و گنجه و نیز رسوی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبور که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین بود تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل میسازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوه های طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوه های پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه وشوره گل از بای کوه برف آدا گوز گذشته از سر حد محال شوره گل و میانه حدود قریه سوره به رودخانه آرپه چای محلق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خوانین نشین طالبش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده بجهت زیادت صدق و راستی حدود و ولایات طالبش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان ماموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفضیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند، آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده و آنوقت خط حدود ولایت طالبش نیز در مبنای استا تسکو اوپرزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سر حدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان ماموره طرفین هر یک موافق استا تسکو اوپرزندیم رضا خواهد داد.

فصل سوم: اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم کل ممالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتبت امپراتور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه به عوض خود و ولیعهد ان عظام تخت شاهانه ایران و ولایات قرا باغ و گنجه که الان موسوم به ایلی سابط پول است و اولکای خوانین نشین شکی و شروان و قبه و در بند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالبش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آجوق باشی و کورنه و منکریل و انجاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقاز یه به سر حدات معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است بخصوص و متعلق به ممالک امپریه روسیه میدانند .^{۱۵}»

چون سایر فصول عهد نامه به مواردی از جمله نقل و انتقال اموال تجار و مبادله اسیران جنگی و تعیین میزان هزینه های گمرکی و تعارفات دیپلماسی متداول زمان و ... اشاره دارد واز چهار چوب منظور خارج است، از درج آنها صرفنظر شد.

بگونه ای که دیده میشود در دو فصل عهدنامه مزبور، ضمن نام بردن از شهر ها و آبادی های بزرگ و کوچک تصوف شده، از سرزمین که نام جمهوری آذربایجان بر آن نهاده اند زیر عنوان "قفقازیه الی کنار دریای خزر" یاد میشود و کمترین اشاره به نام آذربایجان نشده است که این خود گواه صادق و روشنی است بر مستعار بودن نام "آذربایجان" بر سرزمینی که نام تاریخی آن "آران" است.

در عهدنامه "ترکمانچای" نیز که به تاریخ ۱۲۴۳ هجری قمری برابر با ۱۸۲۸ میلادی و چند سالی پس از انعقاد قرار داد گلستان بین دولتین ایران و روسیه، پس از شکست مفتضحانه قوای ایران از قوای روسیه بسته شد با آنکه از بسیاری شهر ها و آبادی ها و قراء از دست رفته ایران اشاره میشود همچنان از آن بخش بنام "آذربایجان" یاد نشده است.

کسروی در کتاب "شهریاران گمنام" از قول "ابن حوقل" تاریخ نگار معروف (تاریخ وفات در حدود ۳۷۱ هجری قمری یا ۹۸۱ میلادی) مینویسد: « این کوه ها را پادشاهان و خداوندانی بود که نعمت بیکران و زمینها

۱۴- وضعیت موجود Status queue

۱۵- عینا به نقل از جلد اول کتاب "تاریخ روابط سیاسی این و انگلیس" نگارش زنده یاد "محمود محمود".

و دژ های پر بها واسبان و ستوران داشتند... بر این پادشاهان باج و بدهی معین بود که سالانه برای پادشاه آذربایجان می فرستادند، بدهی سبکی که از پرداخت آن باز نمی ایستادند په پادشاهان این نواحی که ایشان را پادشاه اطراف می خوانند فرمانگزار پادشاه آذربایجان و ارمنستان و اران بودند..»

این نوشته نیز نشان میدهد که آذربایجان و اران دو سرزمین با دو نام و مشخصات جداگانه بوده اند.

خواند میر (متوفی در نیمه اول قرن دهم هجری قمری) در کتاب "حبیب السیر" می نویسد: « ولایات اران و آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سر حد خراسان در قلمرو "حسن بیک" پادشاه اق قویونلو بود..»

همو در جای دیگر این کتاب در شرح "جلال الدین دوانی" می نویسد: « او از اقطار امصار (جمع مصر و به معنی شهر ها - نویسنده) عراقین و روم اران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعظم و افاضل به امید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش میشدند...»

و یا آنجا که از سلطان یعقوب بیک تعریف و تمجید میکند می نویسد: « ... تمامی بلال . امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آباد گشت....»

همچنین در جای دیگر کتاب پس از شرح پیروزی شاه شروان بر حریفانش می نویسد: « ... و این دو خبر بهجت اثر در یک شب به تیریز رسید و رستم بیک فرحناک و مسرور گشت و تمامی گلزار ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار تعرض مصون ماند...»

از آنجا که خواند میر، حبیب السیر را در اوایل قرن دهم هجری قمری نگاشته است میبینم که نام "اران" تا این زمان همچنان بر زبان ها بوده است و از سالها بعد به تدریج فراموش ده است. حال آنکه نام آذربایجان که همواره بخشی از ایران بوده و هست همچنان بر زبان ها جاری است.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در جلد دوم کتاب معروف خود بنام "مروج الذهب" مینویسد: « ... کار بابک در دیار آران و بیلقان بالا گرفت و سپاهیان وی در این نقاط تاخت و تاز کردند ... وقتی که بابک کار خود را تباه دید بگریخت. « مولف کتاب پس از شرح فرود آمدن بابک به یکی ای نقاط ارمنستان می نویسد: «... افشین سردار خلیفه عباسی که بابک را دنبال میکرد راه ها را بست و با بطریقانی (کشیشان مسیحی - نویسنده) که در قلعه ها و نوحی ارمنستان و آذربایجان و آران و بیلقان بودند مکاتبه کرد و وعده های خوب داد .»

اسناد و شواهد تاریخی بسیار که فقط به ذکر چند شاهد و سند از میان آنها بسنده شده است گویای این واقعیت اند که سرزمینی که اکنون بنام جمهوری آذربایجان خوانده میشود نامی است مستعار و غیر واقعی که تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۷۹ در روسیه هرگز و در هیچ کتاب و سند و سنگ نبشته ای از آن بنام آذربایجان یاد نشده است.

طُرفه آنکه با همه این مدارک و اسناد و شواهد مزدوران و عوامل بیگانه در اثبات نظر خود مبنی بر اینکه سرزمین آران از سده ها پیش تا کنون آذربایجان خوانده میشده، اصرار می ورزند و سینه به تنور میچسبانند. که برآستی به دیوانگی ماند این داوری!

چون پرداختن بیش از این به سرزمین آران ما را از هدف اصلی که همانا بررسی درباره سرزمین آذربایجان است دور میکند بدین رو آنچه که در باره آن سرزمین نوشته ایم در همین جا به پایان میبریم و به «آذربایجان» می پردازیم که بیش از دو هزار سال "آتور پاتکان" یا « آذر بایگان» و یا «آذربایجان» نامیده میشده و میشود.

در فرهنگ واژه ها (برهان قاطع - فرهنگ معین و دهخدا) آمده است که نام این بخش از خاک ایران در ابتدا "آتور پاتکان" بود که مرکب از سه کلمه ۱- آتور یا آذر ۲- پات یا پای ۳ کان یا گان که آتور و آذر به معنی

آتش است و پات از مصدر پاییدن به معنی نگهداری کردن و کان یا گان پسوند مکان است. یعنی سرزمینی که در آن آتش حراست و نگهداری می‌شده است که با توجه به باور داشتهای مذهبی زمان های دور در آذربایجان که آتش را مقدس و نگهداری مستمر آنرا از جمله وظائف مهم میدانستند چگونگی اطلاق چنین نامی بر آن سر زمین روشن میشود.

پس از حمله اعراب به ایران و تصرف آذربایگان، اعراب آنرا آذربایجان خواندند. مطالب دیگری نیز در پیرامون وجه تسمیه آذربایجان در کتب تاریخ و فرهنگها آمده است که چون در ادای منظور ما نقشی ایفا نمیکند بهمین مختصر بسنده کرده و به موقعیت جغرافیایی و قومیت و زبان مردم آن میپردازیم که هدف اصلی است.

۱- موقعیت جغرافیایی آذربایجان:

در فرهنگ علامه دهخدا آمده است که: «... آذربایجان قدیم از شمال به آران و از جنوب غربی به آشور و از مغرب به ارمنستان و از مشرق به دو ایالت مغان و گیلان محدود میشده و پایتخت آن شهر «گنجک» بوده است و در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه و عرب آنرا "کرنا" و یونانیان "گازا" مینامید اند و آذر بایجان فعلی محدود است از شمال به رود ارس و از مغرب به کشور ترکیه و از جنوب به کردستان و خمسه (زنجان و توابع آن - نویسنده) و از مشرق به گیلان و مغان.

در فرهنگ معین آمده است: « آذربایجان = آذربایگان = آتور پاتکان ایالتی از ایران واقع در شمال غربی این کشور و آن از شمال و شمال شرقی به مرز ایران و شوروی (دره رود ارس) از مغرب به مرز ایران و ترکیه و از مشرق به بحر خزر محدود است (از مشرق به استان گیلان درست است - نویسنده) و آن بحدی است نا هموار و دارای قلل آتشفشانی مانند "سبلان و سهند" و در مرکز آن حوزه وسیع نسبتا پستی است که دریاچه ارومیه (رضائیه) در آن قرار دارد...»

۲- قومیت

دکتر بهاء الدین بازارگاد در کتاب کروئولوژی تاریخ ایران در باره قومیت مردم آذربایجان مینویسد: «... سر زمین "مدها" عبارت بوده است از قسمت وسطای ایران یعنی جلگه بین کوه های زاگرس شامل آذربایجان و همدان و بخشی از لرستان و بخش خاوری آسیای صغیر امروز قوم مند یا ماسد نام یکی از شعب آریان است ... و اولین امپراتوری آریان ها را در جهان تشکیل داده پایتخت ایشان اکباتان (همدان) بود.»

در پیش نیز به کتاب "تاریخ جهان باستان" در پیرامون قومیت مردم آذربایجان اشاره داشته ایم که بنا بر اسناد تاریخی بدست آمده از آشوری ها آنان را از قوم ماد که شاخه ای از آریانی ها بود بر شمرده است.

زنده یاد دکتر محمد معین در مقدمه فرهنگ برهان قاطع مینویسد: «... ماد نام قومی است آریانی ایرانی ساکن شمال و مغرب ایران، نام این قوم از ۸۳۵ پیش از میلاد در کتیبه های "شولمانوا شاریدوی سوم" پادشاه آشوری دیده میشود، این قوم نخستین دولت ایران را تشکیل داد و پایتخت آن هگمتانه (همدان) بود.»

سید احمد کسروی در کتاب "آذری" مینویسد: «... کسانی که به تاریخ آشنایند و از جستجو های دانشمندان که از صد ها سال باز در پیرامون تاریخ انجام گرفته و از نتیجه های گرانبهای که بدست آمده آگاهند این میدانند که در سه یا چهار هزار سال پیش مردماتی بنام آریان یا ایران از میهنی که در آن میزیسته اند کوچیده و در آسیا و اروپا پراکنده شده اند... دسته هائی از آنان که به پشته ایران رسیده و در اینجا نشیمن گرفته اند سه تیره از آنان که ماد و فارس (پارس) و پارت باشند هر یکی به نوبت خود بنیاد فرمانروائی گزاردند ... اینها در تاریخ روشن است و جای گفتگو نیست که ایران یا مردم "ایر" چون به پشته ایران آمدند دسته بزرگی از ایشان که ماد نامیده میشدند شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهر های همدان و کرمانشاهان و قزوین و اسپهان و تهران در آنجا است فرا گرفتند و این زمین ها بنام ایشان سرزمین ماد خوانده میشد... در آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بوده ماسدان در آذربایجان و این پیرامون ها نشیمن داشته اند و اگر کسی به تاریخ آشناست میداند که تا دو هزارسال پیش ترکان از این نزدیکی ها بسیار دور بوده اند و در میانه های آسیا

میزیسته اند و این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی میگویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بوده و هیچ سودی از چنین گفته ای در دست نخواهد بود....»

کنزالس گلاویخو^{۱۶} در سفر نامه اش مینویسد: «... پجشنبه پنجم ژوئن ۱۴۰۲ میلادی (برابر با ۸۰۵ هجری قمری) بهنگام ظهر به شهر خوی رسیدیم، این شهر در دشتی قرار دارد که پیرامون آنرا بیشه ها و مزارع غله گرفته است... از این شهر وارد ایران میشویم» (نه کشوری دیگر با مردمی از قوم غیر ایرانی - نویسنده).

در دیباچه جلد اول کتاب "تاریخ جهان باستان" زیر عنوان "سیر تاریخ و جوهر آن" که با بهره گیری از مطالب "انسیکلو پیدی آمریکانا (Encyclopaedia Americana)" و کتاب "منشاء انسان" تالیف میخانیل نستورخ" و "تاریخ قرون وسطی" نوشته پروفیسور "کاسمینسکی" و مجموعه مقالات "ن. ای. کنراد" مورخ شرق شناس روسی نگارش یافته میخوانیم که: «... استقرار ترک ها در ایران، عراق، آسیای صغیر، آذربایجان و ارمنستان در قرن یازدهم (میلادی) شروع شده ...»

در فرهنگ علامه دهخدا آمده است: «... به شهادت دقیقترین تجسس های تاریخی و بگواهی دانش نژاد شناسی، هموطنان آذربایجانی، خالص ترین ایرانیان و بلکه خود اصل و ریشه تمام نژاد آریائی میباشند.»

شواهد بسیاری که بخاطر دوری جستن از دراز نویسی، از ذکر آنها خودداری کرده ایم نیز بیانگر صادق و متقنی هستند که استقرار قوم آریائی ماد را در آذربایجان از حدود سه هزار سال پیش از میلاد اثبات میکنند.

۳- زبان مردم آذربایجان

آنچه که از سنگ نبشته ها و آثار بدست آمده از پی کاوش ها و نوشته جهانگردان و تاریخ نویسان پیش و پس از استیلای اعراب بر ایران بدست ما رسیده است جملگی حکایت از این دارد که مردم آذربایجان بیش از رواج زبان ترکی (مخلوط ترکی و آذری اصیل - ویراستار) به زبانی که از گویش های مهم ایرانی بوده گفتگو میکردند و می نوشتند و این گویش بمناسبت نام آذربایجان "آذری" نامیده میشد و بنا به شرحی که خواهد آمد تا قرن هفتم و هشتم (ه. ق.) حتی مدتی پس از آن نیز در بسیاری از نقاط آذربایجان رواج داشته است.

زنده یاد محمد معین در مقدمه "فرهنگ برهان قاطع" ضمن بر شماری لهجه های رایج در ایران "آذری" را از لهجه های قدیم آذربایجان می شناسد و توضیح میدهد که: «... نباید این لهجه ایرانی را با آذری مصطلح ترکان به معنی لهجه ترکی مستعمل در آذربایجان اشباه کرد.» او سپس اشاره به دایره المعارف اسلام، آنچه در پیرامون زبان آذری به قلم "گیز Giese" نوشته شده می نویسد: «... اینک در آذربایجان بقایای زبان آذری به عنوان هرزندی - حسنو - قره چولی- خلخالی و تاتی تکلم میشود...» آنگاه در تعریف واژه "آذری" در برهان قاطع می نویسد: «... منسوب به آذربایگان نام زبان قدیم سکنه آن ناحیت که از لهجه های ایرانی بوده و ترکان عثمانی و به تبع آنان خاورشناسان "آذری" را به لهجه ترکی معمول در آذربایجان اطلاق کرده اند...».

دکتر احسان یار شاطر پژوهشگر و زبان شناس نامدار ایرانی^{۱۷} می نویسد «... آذری زبان ایرانی آذربایجان پیش از رواج زبان ترکی، سخن گفتن به آذری در آذربایجان در طی قرن های اسلامی و همچنین ایرانی بودن آن در ماخذ مختلف تصریح شده است، قدیمیترین مرجع در این مورد گفته "ابن مقفع" (متوفی ۱۴۲/۷۵۹) به نقل از ابن ندیم است... که زبان آذربایجان را پهلوی "افهلویه" منسوب به فلهه یعنی سرزمینی که شامل اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند، و آذربایجان بوده است، می شمارد همین قول در عبارت "حمزه اصفهانی" به نقل از "یاقوت" و مفاتیح العلوم" خوارزمی منعکس است.

^{۱۶}-گلاویخو سفیر فوق العاده "هانری سوم" پادشاه کاستیل و لیون بخشی از سر زمین امروزی اسپانیا
^{۱۷}- به نقل از مقدمه کتاب "آذری" نگارش زنده یاد سید احمد کسروی.

پس از ابن مقفع، قدیمی ترین اشاره به زبان آذری را بدون ذکر نام آن در "فتوح البلدان" بلاذری که در ۸۶۹/۲۵۵ تالیف شده می یابیم... اما قدیمیترین ذکر کلمه آذری را پس از ابن مقفع در کتاب "البلدان" یعقوبی که در حدود ۸۹۱/۲۷۸ تالیف شده میتوان یافت که مردم آذربایجان را مخلوطی از ایرانیان آذری و جاودانیه قدیم می شمارد و ظاهراً منظورش آذربایجانیهای مسلمان و آذربایجانیان پیرو بابک خرم دین است و از این گفته چنین بر می آید که آذری گذشته از زبان، بر مردم آذربایجان نیز اطلاق میشده است. سپس قول مسعودی، متوفی در ۹۵۶/۳۴۵ مولف "التنبیه و الاشراف" در دست است که بوحدهت زبان های ایرانی و اختلاف گویشهای آن اشاره میکند و بطور مثال از زبان های پهلوی (فهلویه) و آذری و آذری که ظاهراً مهمترین گویشهای ایرانی در نظر وی بوده است نام می برد...

سید احمد کسروی در کتاب "آذر" یا زبان باستان آذربایگان " از قول چند تاریخ نویس سده های گذشته که در پیرامون زبان آذری مطالبی نوشته اند مینویسد:

« ۱- پسر حقول (ابن حقول) که در نیمه یکم سده چهارم کتاب " المسالک و الممالک" را نوشته در سخن راندن از آذربایگان و آران و ارمنستان چنین میگوید: " زبان مردم آذربایجان و زبان بیشتر مردم ارمنستان فارسی و عربی است، لیکن کمتر کسی به عربی سخن میگوید و آناتکه به فارسی سخن گویند به عربی نفهمند، تنها بازرگانان و زمین داران اند که گفتگو با این زبان نیک توانند، برخی تیره ها نیز در اینجا و آنجا زبان های دیگری میدارند، چنانکه مردم ارمنستان به ارمنی و مردم "بردعه" (بزرگترین شهر آن روزگاران سرزمین آران - نویسنده) به آرنی سخن گویند و»

۲- مسعودی تاریخ نگار بنام نیمه های سده چهارم هجری قمری در کتاب (التنبیه الاشراف) چون استان های ایران را از آذربایگان و ری و تبرستان و خراسان و سیستان و فارس و خوزستان و دیگر جاها می شمارد چنین میگوید: " ... همه این شهر ها و استان ها یک کشور بوده و یک پادشاه داشت و زبان شان هم یکی بود اگر چه به نیم زبان های گوناگون، از پهلوی و آذری و دیگر مانند اینها بخشیده میشد.."

۳- جهانگرد و دانشمند بنام " ابو عبدالله بشاری مقدسی" در کتاب " احسن التقاسیم" که در نیمه دوم سده چهارم پرداخته کشور ایران را به هشت بخش کرده میگوید: " زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، جز اینکه برخی از آنها آذری و برخی باز بسته (منغلقة) است^{۱۸} و همگی را فارس نامند" سپس چون آذربایجان سخن میراند چنین میگوید: "زبان شان خوب نیست و در ارمنستان به ارمنی و در آران به آرنی سخن میگویند فارسی شان را توان فهمید در پاره حرف ها به زبان خراسانی مانده و نزدیک است"

۴- یاقوت حمودی، جغرافی نگار دانشمند سده هفتم در باره آذربایجان مینویسد: « نیمزبانی دارند که آذریه نامیده شود و کسی جز از خودشان نفهمد (از کتاب آذری نوشته کسروی) .

کسروی سپس می افزاید: « از این نوشته ها که از دانشمندان شناخته جغرافی و تاریخ سده های پیشین تاریخ هجری آوردیم نیک روشن است که در آن زمانها زبان یانیم زبانی که در آذربایجان سخن گفته میشد شاخه ای از فارسی بوده و آنرا آذری می نامیده اند (چنانکه نیمزبانی را که در آران روان بوده آرنی میخوانده اند) و در آن زمان ها نشانی از زبان ترکی در آذربایگان (همچنان آران) پدیدار نبوده است.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی شاعر نامدار ایرانی در سفر نامه اش می نویسد: « ... چهاردهم ربیع الاول ۴۳۸ (ه - ق-) از تبریز روانه شدیم براه مرند و با تشکری از آن امیر و هسودان تا خود بشدیم و از آنجا با رسولی برفتیم تا "بر کری" و از خوی تا برکری سی فرسنگ است و در روز دوازدهم جمادی الاول آنجا رسیدیم و از آنجا به "وان" و "وسطان" رسیدیم ... و از آنجا به شهر "اخلاط" رسیدیم هیژدهم جمادی الاول و این شهر سر حد مسلمان و ارمنیان است و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگ است ... و در این شهر اخلاط به سه زبان سخن گویند تازی، و پارسی، و ارمنی و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر نهاده اند...»

۱۸- منغلقة - مغلوق = در بسته دشوار و مشکل

شهر اخلاط بنا به شرحی که ناصر خسرو در سفر نامه اش می دهد در ۴۹ فرسنگی غرب شهر خوی (در خاک ترکیه امروزی) قرار داشت و بدین ترتیب می بینیم که تا این حد خارج از مرز غربی آذربایجان نیز در آن سال ها نشانی از گویش ترکی نبوده است چرا که در غیر اینصورت او که جهانگردی پارسی زبان و در پی نگارش سفر نامه بود، همانگونه که زبان مردم اخلاط توجه او را جلت کرده بود یقیناً در صورتیکه در آذربایجان شاهد رواج زبانی جز پارسی می بود در سفر نامه اش متذکر میشد.

گلاویخو سفیر پادشاه اسپانیا در ابتدای قرن پانزدهم میلادی که به دربار امیر تیمور گورکانی اعزام شده بود در سفر نامه اش می نویسد: « دوشنبه بعد که مصادف بود با دوم ژوئن ۱۴۰۲ میلادی = ۷۸۱ هجری خورشیدی ما از ماکو براه افتادیم ... فردای آنروز یعنی سه شنبه در اردونی که متعلق به تاتاریان جغتائی بود آمیدیم ... چهار شنبه را نیز در چادر های دیگری از جغتائیان آمیدیم ... سرزمینی که اینک در آن سفر میکردیم بسیار کوهستانی و پر از مرغزار و علفزار بود. از جویبارهای بیشمار سیراب میشد، در هر سو با جغتائیان بر خورد میکردیم که با آنکه چادر نشین بودند جزء مردم خوی بحساب میامدند...»

همو در جای دیگر سفرنامه اش می نویسد: " روز جمعه (۱۴۰۲ میلادی) در ساعت سه بعد از ظهر که همانا ساعت None است از تبریز براه افتادیم و شب را در قلعه از بنام سعید آباد خوابیدیم ... یکشنبه پیش از ظهر از سیگان گذشتیم و در دهکده "تونگلار" که همه مردم آن از ایل ترکمن بودند نهار خوردیم..."

و باز می نویسد: " ... دو شنبه فردای آنروز بامدادان به دژی رسیدیم بنام "میانه" و این لفظ به معنی نیمراه است..."

گلاویخو در همان کتاب می نویسد: « ... تیمور در آهین دیگری که در نزدیکی در بند و نزدیک سرزمین تاتاران (بجانب شمال) و مجاور شهر کفه (در کریمه) واقع است در اختیار دارد. این در آهین نزدیک در بند هم گذری است که از بریدگی در کوه اصلی حاصل شده و بین قلمرو تاتاران و استان دربند قرار گرفته، اینک استان دربند در ساحل (غربی) دریای خزر و جزء سرزمین ایران بحساب است. بدین طریق آنها که از سرزمین تاتاران به ایران می آیند باید از این در آهین دربند^{۱۹} بگذرند...»

همچنین در جای دیگر همان کتاب پس از رسیدن به تبریز بهنگام بازگشت از سمرقند می نویسد: «... از تبریز بهمراه آن جغتائی که گفتیم راهنمای ما گشته بود عزیمت کردیم و با کاروانی که دو بیست چارپای بارکش با بار کالای بازرگانی داشت به کشور ترکان میرفت و مقصدش شهر بروصه^{۲۰} بود پیوستیم.»

و یا «... آنگاه آن بعد از ظهر و شب را راندم و پنجشنبه غروب به دهی رسیدیم که در آنجا دژی کوچک بود، مردم آنجا ارمنی بودند، چونکه هم اکنون به ارمنستان رسیده بودیم و از آن سوی این ده در جهت جنوب مردمی مسلمان از نژاد ترک مسکن داشتند و مسکن آنان بنام ترکستان معروف است...»

وقتی گلاویخو این چنین مبسوط و دقیق به شرح آبادی ها و مردمش و زبانشان و حتی از علفزار ها و مرغزار ها و کوهستان ها و سایر مشخصات طبیعی و اجتماعی آذربایجان از جمله دهکده ی "تونگلار" و قومیت مردمش و جغتائیان چادر نشین نزدیک خود و تاتاران و دربند و کشور ترکان و محل ارمنی نشین ها و مردم مسلمان ترک در محلی بنام ترکستان در خاک کشور ترکان (کشور ترکیه امروز) می پردازد، خود دلیل روشن دیگری است که تا آن زمان با همه نفوذ در یلغار ترکان اوغوز (غوز) و سلجوقی و خوارزمشاهی و سنولان، و ایلیخانیان و اتابکان و تیموریان . و... هنوز مردم بیشتر شهر ها و آبادیهای آذربایجان به زبان آذری (زبان باستان) گفتگو میکردند. و اگر چه زبان ترکی در حال کسترش بود ولی هنوز همه گیر نشده بود و با چنین دقتی که گلاویخو در سفر نامه اش نشان میدهد، تردیدی باقی نمی گذارد که اگر در آذربایجان هر جا در مسیرش به قوم ترک یا ترک زبان بر می خورد از اعلام آن باز نمی ایستاد.

^{۱۹} - که اینک یکی از شهر های جمهوری نوبنیاد آذربایجان است - نویسنده

^{۲۰} - بروصه یکی از شهر های زیر تسلط ترکان آسیای صغیر - نویسنده

ابن بطوطه جهانگرد معروف اهل طنجه (مراکش) در سفر نامه اش می نویسد: «... فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم (۷۲۷ هـ. ق. = ۱۳۲۷ میلادی - نگارنده) ... من به بازار جوهریان که رفته از انواع جواهرات دیدم چشم خیره گشت غلامان خوشگل با جامه های فاخر، دستمال های ابریشمین بر کمر بسته در پیش خواجهان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می دادند، این زنان در خرید جواهر بر هم سبقت می جستند و زیادی می خریدند...»

این نوشته نیز می رساند که مردم تبریز در آن زمان نه ترک بودند و نه ترک زبان، بلکه مهاجرین از قوم ترکان در این شهر بودند و یا از آبادی های پیرامون به این شهر آمده بودند که به خرید جواهرات دلبستگی زیاد نشان میدادند، چرا که در غیر اینصورت، نیازی نبود که برای آن زنان خریدار جواهرات، وجه مشخصه ای که همانا ترک بودنشان بود، قایل شود و بدین ترتیب تمایز آنان را با مردم تبریز نشان دهد.

همو در جای دیگر کتابش زمانیکه به شرح؛ «ارزنجان» یکی از شهر های آسیای صغیر می پردازد چنین مینویسد: «...اکثریت سکنه این شهر بزرگ و آبادان ارمنی هستند و مسلمانان این شهر به ترکی سخن میگویند...»

با چنین شوه ای که این بطوطه در بیان اوضاع و احوال سرزمینها و مردمانش و ثبت و تصویر رسوم و آداب و عادات و معتقدات مذهبی و زبان و قومیت مردمی که در خط سیر سفرش می بود به شرح آن می پرداخت.

در کتاب تاریخ طبری آمده است: «...پس از آن سراقه^{۲۱} بکیر ابن عبدالله و حبیب بن مسلمه و حذیفه بن اسید و سلمان بن ربیع را به مردم کوهستانهای اطراف ارمنیه فرستاد، بکیر را به موقان (مغان- نویسنده) حبیب را به تفلیس فرستاد و حذیفه بن اسید را سوی کوه نشینان آلان (آران- نویسنده) فرستاد و سلمان بن ربیع را به سمت دیگر فرستاد... آنجا مرزی بزرگ بود و سپاهی بزرگ آنجا بود و پارسیان منتظر بودند ... وقتی خبر مرگ سراقه و جانشین عبد الرحمن بن ربیع به عمر (دومین خلیفه از خلفای صدر اسلام- نویسنده) رسید عبد الرحمن را بر مرز باب (در بند - نویسنده) گذشت و دستور داد که به غزای ترکان رود عبد الرحمن با سپاه روان شد و از باب گذشت، شهر براز^{۲۲} بدو گفت می خواهی چه کنی، گفت آهنگ قوم "بلنجر" دارم (قومی از تاتار ها در سرزمین های ماوراء قفقاز - نویسنده) گفت ما به این راضی شده ایم که این سوی باب ما را آسوده گذارند...»

این گفته میرساند که این سوی باب (در بند) مردمی با نژاد و زبان جدا از آن سوی در بند که از تاتارها بودند، زندگی می کرده اند.

بنا بر آنچه که به عنوان مشتی از خروار آورده ایم در می یابیم که مردم آذربایجان نه از نژاد ترک بوده و هستند و نه تا سده هفتم هجری قمری و حتی سده هشتم به زبان ترکی سخن می گفته اند.

حال ببینیم چگونه زبان هم میهنان آذری ما از پهلوی یا پهلوی یا آذری (بسیب انتساب به سرزمین آذربایجان) به ترکی تغییر یافته است.

مدارک و اسناد تاریخی نشان میدهد اولین اثری که در تاریخ از ورود ترک زبانان به آذربایجان بجای مانده است در اوایل قرن پنجم هجری قمری است.

سید احمد کسروی در کتاب آذری می نویسد: «... در زمان اشکانیان ترکان رو بسوی غرب آورده و به مرز ایران نزدیک شدند، ولی با آن نیروی که پادشاهان اشکانی را می بود باور نکردنی است که دسته هائی از آنان به درون ایران آمده باشند و ما در تاریخ نشانی از چنان چیزی نمی یابیم.

۲۱- فرمانده سپاه عرب در آذربایجان - نویسنده

۲۲- یکی از سرداران ایرانی که در جنگ تسلیم اعراب شده و صلح کرده بود - نویسنده.

در زمان ساسانیان ترکان، نزدیکتر بودند و از شمال و از راه «در بند» قفقاز نیز با ایران همسایگی داشتند، لیکن با اینهمه گمانی به در آمدن آنان به آذربایجان نیست، شاید در تاریخ دسته های کوچکی را از ایشان پیدا کنیم که شاهان ساسانی در جنگ دستگیر کرده و در اینجا نشیمن داده اند. ولی اینگونه دسته ها زود با مردم در آمیخته از میان روند و نشانی از خود باز نگذراند» و سپس ادامه میدهد: «... سپس نیز چون ساسانیان بر افتادند تازیان در برابر ترکان جای آنان را گرفتند و تا سیصد سال بیشتر همیشه جلوی آنان را می گرفتند، سپس نیز چون رشته کار تازیان از هم گسیخت، سامانیان همواره سیصد هزار سوار و پیاده در مرز کشور نگاهبان می گماردند و راه ترکان را باز نمی گزاردند. همین رفتار را سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود نیز می نمودند، اینان گرچه خود ترک بودند میان ایرانیان بزرگ شده و دربارشان یک دربار ایرانی بود و این است راه بر روی ترکان باز نمی داشتند، دسته هایی را که خودشان آورده بودند... از آن نیز پشتیبانی می نمودند. که دسته هایی از ایشان به آذربایجان آمدند...»

همو در کتاب شهریار گمنام می نویسد: «... یکی از حادثه های مهم زمان امیران وهسودان^{۲۳} و آمدن غزان یا ترکمانان اسرائیلی^{۲۴} به ایران است. این حادثه نه تنها از نظر تاریخ آذر بایجان بلکه از نظر تاریخ همگی ایران نیز بسیار مهم است، چه مهمترین دوره مهاجرت ترکان به ایران که با آمدن سلجوقیان آغاز میشود، این طایفه پیش آهنگان ایشان بودند و سی سال کما بیش، پیش از آنکه طغرل بیک و برادرش از جیحون بگذرند، اینان در ایران پراکنده و تا آنجا که ما میدانیم نخستین طایفه ترکان بودند که بدین سوی خراسان در آمدند و پیش از ایشان اگر ایل هایی از ترکان در ایران بوده اند در آن سوی جیحون و در خراسان و خوارزم بوده اند...»

سلطان محمود غزنوی در اوایل قرن پنجم (ه. ق.) ترکان غز (= اغز) را که مردمانی جنگجو و بی باک بوده اند بر سرحد های خراسان آورده بود که تا دیر هنگامی فرابردار و هواخواه محمودی بوده اند ولی چندی بعد که سر به شورش و نا فرمانی بر میدارند، سلطان محمود در صدد بر می آید که آنان را مجازات و از خاک خراسان دور کند. سید احمد کسروی در کتاب شهریاران گمنام در این باره چنین می نویسد: «... چون سلطان محمود، غزان را به خراسان آورد گماشتگان او دست ستم به آن طایفه بگشاده از گزند و آزار دریغ نکردند، دسته ای از ایشان ناگزیر روی به مهاجرت آورده و روانه کرمان شدند و از آنجا به سپاهان در آمدند. سلطان محمود نامه ای به علاء الدوله کاکو که خداوند سپاهیان بود نوشت که آنان را به خراسان باز گرداند یا کشتار کرده سر هایشان را بفرستد... ترکان غز از این توطئه آگاه میشوند و در نتیجه زد و خوردی بین ایشان با قوای علاءالدوله روی میدهد و چون در خود یارای ایستادگی نمی بینند، اصفهان را ترک می کنند و هر کجا که میرسند دست به یغما و چپاول می زنند تا به آذربایجان میرسند...»

کسروی سپس از گفته "ابن اثیر" می نویسد که «... پادشاه آذربایگان این هنگام "امیر وهسودان" بود وهسودان غزان را پذیرفته به امید سودمندی از یاری ایشان در خاک خود نشیمن داد و معلوم است که وهسودان را دشمنان بسیار بود و گذشته از رومیان و ارمنیان و گرجیان که غرب و شمال آذربایگان را فرا گرفته و چون این ترکان به دلیری و جنگجویی شهره بودند و در فن رزم بویژه در تیر اندازی مهارت فراوان داشتند وهسودان میخواست به پشتیبانی ایشان بردشمنان خود چیرگی یابد...»

همو در جای دیگر این کتاب می افزاید: «... امیر ابوالحسن لشکری پادشاه شدادی در آران که با وهسودان دشمنی میکرده است با تهادتی گروهی از غزان را به نزد خود میخواند...»
کسروی سپس قصیده ای از "ابو منصور عضد قطران تبریزی متوفی ۴۷۰ ه. ق." در همین رابطه در کتابش نقل میکند که ما تنها به ذکر چند سطر از آن قصیده اکتفا می کنیم:

" اگر بگذشت از جیحون گروه ترکمانان را
شگفته نیست از محمود کایشان را بیاورد او
شگفت از حاجب خسرو که بی پیلان و بی گردان
ملک محمود کاورا بود زابل کان سنجر^{۲۵}
بدون پیلان جنگ آوای و آن گردان جنگ آور
سپاهی را به قهر آورد از این کشور به آن کشور

۲۳- یکی از پادشاهان سلسله روادیان در آذربایجان - نویسنده

۲۴- وهسودان طایفه ای بودند . اسرائیل پسر سلجوق عمومی طغرل بیک سلجوقی بود - نویسنده

۲۵- کسروی در کتاب شهریاران گمنام توضیح میدهد که این مصرع یقین غلط است چرا که "زابل کان در سنجر" نا مفهوم و بی معنی است که در این نوشتار توجه به مصرع اول این بیت و سایر ابیات بوده است.

زمانی تازش ایشان به شروان اندرون بودی
 زمانی حمله ایشان به آذربایگان اندر
 نبود از تازش ایشان کسی بر چیز خود ایمن
 بهنود از حمله ایشان کسی بر مال خود سرور

دو بیت نخست اشاره به فرا خواندن ترکان غز از سوی سلطان محمود غزنوی از ماوراءالنهر به خراسان و سپس طرد آنان به سرزمین خود، دارد و ابیات دیگر می نمایانند که پادشاهان آذربایگان و آران با پذیرا شدن ترکان غز به سرزمین خود دچار چه گرفتاری ها و دردها شده بودند.

"چامیان" تاریخ نویس ارمنی درباره حمله و یورش ترکان غز به ارمنستان در سال ۱۰۲۱ میلادی (برابر با ۴۱۱ یا ۴۱۲ هـ.ق) مینویسد: «.. در این سال ترکان که همچون تند سیل به آذربایگان رسیده بودند، روی به نواحی ارمنستان آورده به واسپورگان^{۲۶} در آمدند و دست به تاراج وتالان بگشادند و بسیار جا ها را پایمال کردند..»

کسروی در کتاب شهریاران گمنام می نویسد: «... چون کار گزند و آزار غزان بالا گرفت مردم در همه جا به ناله و فریاد برخاستند، امیر و هسودان و ابولهیجا پیشوای کردان هذبانی، دست به دست هم داده عزم کردند که غزان را مالش داده از آذربایگان بیرون رانند... و مردم در همه جا به جنگ و پیکار ایشان برخاستند بویژه در کردستان و آن نواحی که انبوهی را از ایشان هلاک کردند..»

کسروی آنگاه چند بیت از یک قصیده "قطران" را برای تضمین آنچه که نوشته است در کتابش می آورد که تنها سه بیت آن را در اینجا می آورم.

"ترا خیل و رهی ای شاه بسیارند و من داغم
 همیشه عزم ایشان بود بر تاراج و بر کشتن
 رهی را کی کم از قلاش و خیلی کمتر از ترکان
 چو با شعر عزم شان آنگونه باشد حال شان این سان
 کنون تا از سر ایشان تو سایه بر گرفته
 نگه کن تا چه آورده است گردون بر سر ایشان"

وهم ایشان از قول "ابن اثیر" در همان کتاب می نویسد: «... در سال ۴۳۰ هـ ق دسته هانی از غزان پس از جنگ و خونریزی و شکست از قوای پادشاه آذربایجان و کردان از آذربایگان بیرون میروند... ولی هنوز گروهی از آنان در آذربایگان باقی می مانند که پس از مدتی فرماتبرداری از "هسودان" سربه نا فرماتی بر میدارند که بسیاری از سران آنان در یک میهمانی کشته می شوند (۴۳۲ هـ ق).

آن گروه از ترکان غز که پس از رانده شدن از آذربایجان، در ری و همدان و اصفهان و قزوین پراکنده شده بودند و توانسته بودند بدور هم گرد آیند، سلجوقیان را که پس از شکست غزنویان به ایران سرازیر شده بودند و قدرتی یافته بودند در برابر خود یافتند، غزان چون تاب جنگ و مقاومت در برابر آنان در خود ندیدند، باز به آذربایجان روی آوردند..»

کسروی در اینباره از قول "ابن اثیر" می نویسد: «... در سال ۴۳۳ هـ ق بدانجا در آمده (به آذر بایجان) ولی بجهت بد رفتاریها که با مردم این سرزمین کرده بودند در آنجا نیز درنگ کردن نتوانسته در همان سال از راه ارمنستان روانه جزیره و دیار بکر شدند...»

قطران تبریزی که در همین ایام می زیسته در این رابطه قصیده ای دارد که فقط دو بیت آنرا نقل می کنم:

" کمر بستند بهر کین شه ترکان پیکاری
 چه ارزد غدر با دولت چه ارزد مکر با دانش
 همه یکرو به خونخواری، همه یکدل به جراری
 اگر چه کار ترکان هست غداری و مکاری"

این ابیات (و ابیات بسیاری از دگر شاعران آن ایام که در سطور آینده به آنها اشاره خواهم کرد) به روشنی بیانگر آن است که نه تنها قطران تبریزی و پادشاهان وقت ترک نبوده اند، بلکه نشان میدهد مردم آذربایجان نیز

۲۶- یکی از شهر های ارمنستان - نویسنده

نه ترک بوده اند و نه ترک زبان، چرا که در غیر اینصورت قطران چنین قصیده ای و قصایدی نظیر آنرا هرگز نمی سرود مگر اینکه از جان خود میگذشت!

پس از تار و مار شدن ترکان غز در آذربایجان (جز عده معدودی از آنان که دست از سپاهی گری کشیده در کنار مردم به زندگی عادی پرداخته و با مردم جوشیدند و یا به خدمت شاه وقت در آمدند و وفادار ماندند) وشکست سلطان مسعود غزنوی از سلجوقیان، طغرل بیک پادشاه سلجوقی بر بسیاری از نواحی ایران از جمله آذربایجان دست یافته و پادشاه آذربایجان (امیر وهسودان) جوان در خود یارای مقاومت در برابر سلجوقیان را ندید، فرمانبرداری از طغرل را پذیرفت (۴۴۶ ه.ق).

کسروی در کتاب شهریاران گمنام می نویسد: «... چون طغرل بیک به آذربایجان رسیده آهنگ تبریز کرد امیر ابومنصور وهسودان فرمان پذیرفته خطبه به نام او خواند...»

با در آمدن سلجوقیان به ایران، انبوهی از ایلهای ترک از ترکستان به سوی ایران سرازیر شدند و در هر جا که مناسب یافتند مسکن گزیدند و چون آذربایجان بخاطر سر سبزی و خرمی و فراوانی ارزاق یکی از بهترین و دلکش ترین بخش های ایران بود و هست و چمن ها و چراگاه های بسیار آن دلخواه ایل ها و عشیره ها و حشم داران است، ترکهای مهاجر این سرزمین را مطلوب تر از هر جای دیگری یافتند و بتدریج در آن سکنی گزیدند.

قطران در قصیده ای خطاب به شاه وهسودان پادشاه آذربایجان که تنها به یک بیت آن اشاره میکنم می گوید:
"گرچه امروز تو ترکان هر زمان خواهند باج باز فردا نعمت ترکان ترا گردد مدام"

کسروی در کتاب آذری می نویسد: «... لیکن در این میان طغرل بیک بنیاد پادشاهی نهاده روز بروز پهنآوری خاک خود می افزاید. در سال ۴۴۶ ه.ق به آذربایجان در آمد و چون امیر وهسودان و پسرش "مملان" فرمانبرداری نمودند و باج به گردن گرفتند، طغرل آنانرا برنیانداختند. لیکن دیری نپانید و آذربایجان یکسره بدست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند. .. گذشته از ایلهایی که از پشت سر سلجوقیان از ترکستان آمدند و بهمه جا پراکنده شدند، چون آذربایجان چمه و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهار پا داری سزاوار تر از دیگرجا ها ست بیگمان ایلهای ترک در اینجا فزونتر و فراوان تر گردیدند و چون آنزمان تا در آمدن مغولان به ایران فرمانروایی از آن ترکان داشته کارها در دست ایشان می بود و مردم ناگزیر از رفت و آمد و گفتگو می بودند پیداست که کم کم گوشها به زبان ترکی آشنا گردید و بیشتر مردم هر کسی جمله هائی را از آن یاد گرفت.

هم از این زمان بود که نام های پاره آبادی ها ترکی گردید و ترکان در دیه هائی که نشیمن گرفتند اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت آنرا ترجمه نموده نام ترکی بر آن نهادند (چنانکه این کار را تا زبان پیش از اینان کرده بودند- نویسنده) .

با این همه در زمان سلجوقیان زبان مردم آذری (پارسی) بوده و ترکی جز زبان ترکان تازه رسیده شمرده نمیشد. چنانکه نوشته یاقوت حمّدی را که در آخرهای زمان سلجوقی نوشته و آذری را زبان آذربایجان ستوده، آوردم...»

مغول ها در پی شکست خوارزمشاهیان که تیره ای از ترکان سلجوقی بودند و نیز آخرین پادشاه سلجوقی در گوشه و کنار ایران، بر سراسر ایران تسلط یافتند و نزدیک به دو قرن چه زمانی بر سراسر ایران و چه زمانی در بخشهایی از آن، بگونه ملوک الطوائفی سلطنت کردند.

کسروی در باره آمدن مغولان به آذربایجان در کتاب آذری می نویسد: «... آنجا را تختگاه ایران گرفتند دسته های انبوهی را که از مغولان با خود آورده بودند در آنجا نشیمن دادند، لیکن اینان جز از ترک می بودند و زبانشان جز از ترکی می بود، ترک و مغول زبان یکدیگر را نفهمیدی... آری از سده چهارم هجری ایرانیان در همه جا آلودگیها پیدا کرده و در همه جا رو به درماندگی و زیونی نهاده بودند و در باره آذربایجان نیز چنین گمانی را توان برد از این راه می توان گفت ترکان که در آنجا می بودند روز به روز چیره تر و نیرومند تر می گردیده اند و بر بومیان فزونی پیدا میکرده اند... از نیمه های زمان مغول تنها سفر نامه مارکوپولو را در دست

میداریم که در سال ۱۲۹۳ (۶۹۲ هـ.ق) به تبریز آمده و چون از مردم آنجا سخن می راند نامی از ترکان نمی برد، اگر چه این نوشته مارکوپولو از روی باریک بینی نبوده، زیرا بیگمان در آن زمان دسته ای از ترکان در تبریز نشیمن می داشتند، چیزی که هست چندان فزون نبوده اند که مارکوپولو از بودن ایشان آگاه گردد...»

از آنجا که قلمرو چنگیز پس از تصرف سرزمینهای ترکان بویژه پس از شکست خوارزمشاهیان و تصرف ایران رو به روز وسعت بیشتری می یافت و نیاز به نیروی انسانی زیادتر میشد، تردیدی نمی توان کرد که بسیاری از ترکان جنگجو به چنگیز پیوستند و جز سپاه اوبه ایران آمدند و در پی آنان بسیاری دیگر از مردم غیر سپاهی به راه افتادند و گروه هانی از آنان به آذربایجان رسیدند و در آنجا مسکن گزیدند.

کسروی در کتاب آذری می نویسد: «... از آن زمان "صفوه الصفا" ابن بزاز در دست ما است که چون تاریخ زندگانی "شیخ صفی الدین اردبیلی" را می نگارد از داستانهای بسیاری که می آورد پیداست که در آنزمان در آذربایجان ترک و تاجیک (غیر عرب و غیر ترک را گویند - نویسنده) با هم می بوده اند ولی بیشتری در سوی تاجیک می بوده، چه او در بسیار جا نام ترکان را می برد که پیش شیخ می آمده اند و یا شیخ به دیه آنان می رفته، نیز در نام بردن از آبادی ها گاهی پاره نام های ترکی از یلغوز آغاج، یوز آغاج، اقدام و ذلق و مانند این می بود.

نیز گاهی پاره جمله هانی از پیوسته یا پراکنده به "آذری" یا بگفته خودش به زبان اردبیلی از زبان شیخ و دیگران می نگارد... همه این ها گفته ما را استوار تر می گرداند ...»

کسروی سپس از کتاب "حمد الله مستوفی" بنام "نزهت القلوب" که مقاله سوم آن در باره جغرافی و چگونگی شهر های ایران است و در سال ۷۴۰ (هـ.ق.) تألیف کرده است یاد میکند و می نویسد: «... درباره خوی می گوید مردمش سفید چهره و ختانی نژاداند و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند. در باره مراغه می نویسد مردمش سفید چهره و ترک وش می باشند و بیشتر بر مذهب حنفی می باشند و زبانشان پهلوی معرب است، در باره لیلان که آن زمان شهر کوچکی بوده می نویسد، مردمش ترک اند، شهرک تسوج را می نویسد، ساکنانش از ترک و تاجیک ممزوجند، کلنبر را که آن نیز شهرکی بوده می نگارد، مردمش از ترک و طالش ممزوجند، در باره تبریز و دیگر شهرها خاموشی گزیده و لی خواهیم دید که همو در کتاب خود جمله ای رابه آذری زبان تبریز نگاشته است و از آن پیداست که هنوز در تبریز انبوهی از آن بومیان دیرین و آذری در آنجا رواج می بوده است.»

از این چند جمله مستوفی پیداست که ترکان در آخر زمان مغول در آذربایجان جا برای خود باز کرده و در شهر ها نیز نشیمن داشتند و در برابر بومیان دیرین یا بگفته خود او "تاجیکان" می بوده اند، نیز پیداست که در آن زمان نام "آذری" از میان رفته بوده است و مستوفی آنرا نمی شناخته و این است بجای آن نام "پهلوی" بکار برده است...»

پس از گذشت سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مغول در سال ۷۳۵ هجری قمری نوبت به امیر تیمور گورکانی و جانشینان او رسید، کسروی می نویسد که در زمان تیموریان آذربایجان چندان آسیب ندید لیکن چون دوره آنان بسر رسید آذربایجان بار دیگری میدان کشمکش گردید. نخست خاندان "قره قویونلو" دسته های بس انبوهی از ترکان به آنجا در آمدند و بنیاد پادشاهی نهادند و پس از آنان نوبت به "آق قویونلو" ها رسید که همچنان با ایلهای انبوه به آذربایجان رسیدند و فرمانروائی کردند.

کسروی مینویسد: (در کتاب آذری) «... و بگمان من باید انگیزه بر افتادن زبان آذری را از شهر های آذربایجان و رواج ترکی را در آنجا این پیش آمد های هفتاد ساله^{۲۷} دانست، در زمان های پیشین ترکان بیشتر در دیه ها می نشستند و ولی این زمان چون فرمانروا میبودند شهر ها را فرا گرفتند و زبان شان در آنها رواج یافته است...»

۲۷- از زمان به قتل رسیدن ابوسعید آخرین پادشاه مغول تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی - نویسنده

با مهاجرت روز افزون و انبوه ترکان طی چند سده به آذربایجان و استقرار دراز مدت چند سلسله پادشاهی از ترکان در آن و در آمیختن آنان با بومیان و نیاز مردم به گفتگو با عمال حکام و سایر مهاجرین ترک، زبان ترکی بتدریج توسعه پیدا کرد تا اینکه در زمان پادشاهان صفویه زبان اکثریت مردم آذربایجان شد. اگرچه خاندان صفوی از بومیان آذربایجان بوده اند و شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ شاه اسماعیل صفوی موسس خاندان صفویه که در زمان مغولان می زیسته دارای دو بیتی هانی به زبان آذری (زبان بومی) می باشد که از او بجای مانده است، اما از آنجا که مادر شاه اسماعیل دختر حسن بیگ (اوزون حسن) پادشاه آق قویونلو و ترک بوده است بنا براین ترک زبان بودن شاه اسماعیل را میتوان دریافت، بویژه که سران سپاهش جملگی از ایلهای ترک بنام های استاجلو، قاجار، ذوالقدر، افشار، روملو، ورساق، تکلو و شاملو بوده اند.

کسروی در این باره در کتاب آذری می آورد: «... از هر باره ای گفتگو است که در آغاز سده دهم (ه.ق) که پادشاهی صفویان پدید آمده ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان چه در شهر هاو چه در بیرون ها به انجام رسانیده و خود زبان همگانی بشمار رفته است، با این حال در روزگار صفوی چیز هانی در آذربایجان پیش آمده که اینها نیز بسود آن زبان بوده است و می توان گفت در آن روزگار و در سایه این پیش آمد ها بوده که ترکی بیکبار چیره شد و آذری از شهر ها ناپدید گردیده و در بیرون ها جز در چند جا باز نمانده است...»

کسروی به این باور است که از جمله این پیش آمد ها ترک بودن سران سپاه و پیروان صفویان بوده است که تمامی کار صفویان در دست ترکان بود و پیش آمد دیگر را دشمنی سخت و دراز مدت پادشاهان صفوی با شاهان عثمانی میدانند که آنهم بیشتر روی تعصب شدید هر یک از طرفین نسبت به باورداشتهای مذهبی شان بوده است. که سبب میشد بین دودولت ایران و عثمانی اغلب جنگ و جدال بروز کند و سالها عثمانیان با شکست قوای ایران بر آذربایجان مسلط شوند و سالها بساط حکمرانی در این سرزمین بگسترانند.

نخستین بار در زمان سلطان سلیم قانونی در سال ۹۲۰ ه.ق. پس از جنگ چالدران و شکست شاه اسماعیل، تیریز به مدت سه روز بدست لشکریان عثمانی افتاد، پس از او جانشینانش بنام های "سلطان سلیمان"، "سلطان مراد سوم"، "سلطان مراد چهارم" بار ها به آذربایجان یورش بردند و سالهای مدید آن سرزمین را زیر تسلط خود داشتند و یکبار اشغال آذربایجان به مدت بیست سال به درازا کشید که تنها شهر اردبیل طی پیمانی که بین دولت ایران و عثمانی بسته شد، در دست دولت ایران باقی مان و اگرچه در زمان شاه عباس کبیر آذربایجان از چنگ قوای عثمانی بدر آورده شد ولی جنگ و خونریزی و ویرانگری در آذربایجان بیش از ده سال ادامه داشت و در زمان تسلط افغان ها بر ایران عثمانیها بر آذربایجان تاختند و ویرانیها ببار آوردند تا "نادر" ظهور کرد و بر آنان پیروزی یافت.

کسروی در کتاب آذری مینویسد: «... این جنگها و لشکر کشی ها همه به زیان زبان آذری (زبان پهلوی - نویسنده) بسر می آمد، از آن سوی چون عثمانیها ترک می بودند و از این سو هماوران ایشان نیز جز ترکان نبودند، از این رو کار ها همه به زبان ترکی میبود و آذری جز در خاندان ها بکار نمی رفت و روز بروز از رواج آن میکاست و کم کم فراموش میشد. ... بدین سان ترکی در زمان سلجوقیان به آذربایجان در آمده و در هفتصد سال یا بیشتر کم کم، بر آنجا چیره شد. و زبان بومی را از میان برده که جز در گوشه کنار ها نشانی از آن نمانده... اگر چه این تنها در باره آذربایجان نیست. آران نیز همین حال را دارد و آرانی زبان آنجا که برادر آذری بود بهمین سان از میان رفته و جز نشان کمی از آن در گوشه ها و کنار ها نمانده... هم باید دانست که پراکندگی زبان ترکی در ایران در زمان صفویان با بالا ترین پایگاه خود رسید و چون ایشان سپری شدند پیشرف زبان ترکی نیز باز ایستاد سپس رو به پس رفت نهاد، بویژه پس از آغاز مشروطه و پیدایش شور کشور خواهی در ایران و بنیاد یافتن روزنامه ها و دبستان ها که همه اینها زبان ترکی را باز پس می بردو از میدان آن می کاهد. ... در این باره خود آذربایجان پیشگام است و از آغاز جنبش مشروطه یکی از آرزو های آذربایجانی ها برگرداندن فارسی^{۲۸} به آنجا بوده و همیشه در برابر نگارش روزنامه های استانبول و باکو روی سرد نشان داده اند... در آذربایجان آرزوی رواج فارسی در میان خاندان ها از سالها روان است...»

نگارنده که خودیکی از اقلیت ها قومی ایرانی است بر درستی نوشتار زنده یاد کسروی شهادت میدهم که تا پیش از استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران، نه تنها در آذربایجان بلکه بسیاری از خانواده های قوم من،

^{۲۸}- چون صحبت از زبان در میان است بهتر میبود این کلمه هم به پارسی بکار میرفت (فارسی عربی شده پارسی میباشد) - ویراستار

با همه مشکل لهجه که داشتند با فرزندان خود به زبان پارسی گفتگو می کردند بدون آنکه توصیه و یا زور و فشاری از سویی برای انجام چنین کاری در میان بوده باشد.

میرزاحسن تبریزی مشهور به "رشدیه" از پیشگامان نهضت فرهنگی ایران در آن ایام که آموزش یک زبان بیگانه در گستره کشور ما مرسوم و حتی مطرح نبوده است نخستین مدرسه بسبک جدید را در ایران در تبریز تاسیس کرد که به زبان پارسی تدریس میشد و یا همانگونه که در پیش به آن اشاره شده است "شیخ محمد خیابانی" در برابر حزب مساوات باکو که نام مستعار آذربایجان بر سرزمین خود نهاده بودند بنا به پیشنهاد یکی از همشهریان آزادیخواه خود، نام "آزادستان" بر ایالت خود نهادند که واژه ای است پارسی و بنا به نوشته کسروی در "تاریخ هیجده ساله آذربایجان" خیابانی دستور داد که مارک های کاغذ ها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام ننویسند و نگویند.

کسروی در جای دیگر این کتاب می نویسد: «... حتی در زمان خیزش خیابانی بر علیه دولت مرکزی، اعلامیه ها تنها به زبان پارسی و حتی گاه پارسی و فرانسه نوشته میشد و جهت آگاهی مردم به دیوار ها الصاق میشد.» در بخش دیگر این کتاب آمده است: «... میرزا تقی خان رفعت که به هنگام در آمدن عثمانیها به آذربایجان به پیش آنان رفته و سپس با دستور آنان روزنامه "آزادگان" را به ترکی بنیاد نهاده و ... دموکرات ها^{۲۹} در یکی از نشست های همگانی خود او را بد خواه و نادرست خوانده و از حزب بیرونش کردند...»

این دست نمونه ها که جملگی شاهد صادق بر ایران دوستی و وطن خواهی هم میهنان آذری ما است بسیار زیاد است که اگر خواسته باشیم از آنان یاد کنیم به نگارش جداگانه نیاز خواهد بود.

امید است در نگارش دیگر به بازگو کردن شور و دلپستگی هم میهنان آذربایجانی مان که بنا به شهادت تاریخ خدمات ارزنده ای در درازای تاریخ به نیا خاک خود ایران و هم میهنان خود در راه حفظ یکپارچگی و کسب آزادی و حفظ حدود و ثغور میهن به عمل آورده اند بپردازیم.

کسروی در بخش پایانی کتاب آذری نمونه هایی از زبان آذری که در آذربایجان رواج داشته است می آورد که بسیار جالب و خواندنی است و آن اینکه این زبان شباهت زیادی به زبان مردم بخش استان گیلان دارد.

در سال ۱۳۵۴ خورشیدی مقاله ای تحقیقی از آقای دکتر احسان یار شاطر پژوهشگر برجسته میهن مان در پیرامون زبان آذری در "دانشنامه ایران و اسلام" بچاپ رسیده بود (که در مقدمه کتاب آذری نیز آورده شده است) که مهر تائیدی است بر دیدگاه های زنده یاد کسروی درباره زبان آذری یا زبان باستان آذربایگان که بی مناسبت نمی بینم به چند بخش آن بگونه ای کوتاه اشاره داشته باشم.

آقای یار شاطر ضمن اعلام منابعی که مورد استفاده اش قرار گرفته می نویسد: «.. از این شواهد آشکار است که مردم آذربایجان قبل از رواج ترکی بزبانی که از گویش های مهم ایرانی بوده و بمناسبت نام آذربایجان آذری خوانده میشده سخن می گفته اند که با زبان ری و همدان، اصفهان از یک دست بوده است و تا قرن هفتم و هشتم و با احتمال قوی مدتی پس از آن نیز زبان غالب آذربایجانیان بوده است.

ضعف تدریجی زبان آذری با نفوذ زبان ترکی در آذربایجان آغاز شد ... بطوریکه کم کم ترکی زبان رایج آذربایجان شناخته شد و حتی کلمه "آذری" توسط برخی نویسندگان (ابتدا از سوی نویسندگان عثمانی - نویسنده) و به تبع آن ها از طرف برخی از خاورشناسان به آن نوع ترکی که در آذربایجان رواج دارد اطلاق گردید...»

سپس ادامه میدهند: «.. همچنین تردید نیست که زبان آذری جز دنباله زبان مادی نمی توانسته باشد، چه آذربایجان و جبال مسکن قوم ماد بوده و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبه ترکی زبانان، زبان

^{۲۹}- حزبی که در آن زمان در تبریز تشکیل شده بود و شیخ محمد خیابانی و کسروی و عده ای از آزادیخواهان آذربایجانی در آن عضویت داشتند - نویسنده

دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد؛ جز اینکه می توان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس فارسی به نوبت در مراکز عمده آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری بجا گذاشته باشد... با وجود تضعیف روز افزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبه ترکان و مغولان، گویشهای این زبان بکلی از میان نرفته، بلکه در نقاط مختلف آذربایجان ونواحی اطراف آن بطور پراکنده و غالباً بنام "تاتی" به آن سخن می گویند، این گویشها از شمال به جنوب به اجمال عبارتند از:

- ۱- گویش کرینگان از دهات دیزمار خاوری در بخش "وزرقان در شهرستان آهر".
- ۲- گویش کلاسور و خوینه رود از دهات بخش کلیبر شهرستان آهر
- ۳- گویش گلین قیه از دهات دهستان هَرَزُوند در بخش زنوز شهرستان مرند
- ۴- گویش عنبران در بخش نمین شهرستان اردبیل
- ۵- عمده دهات بخش شاهرود خلخال (اشکستان - اسبو - درو - کلورشال - دیز - کرین - لرد - کهل - طهارم - گلوزان - کیلوان - گندم آباد و همچنین کَرَنق در دهستان خورش رستم و کجدر در بخش کاغذ کنان همان شهرستان.
- ۶- گویش های تاتی طارم علیا (عمدتاً در دهات نوکیان و سیاوه رود و کلاسور و هزار رود و جمال آباد و باکلور و چرزه و جیش آباد).
- ۷- گویش های تاتی اطراف رامند در جنوب و جنوب غربی قزوین (گویش تاکستان و چال و اسفرورین و خیارج و خوزنین و دانسفان و ابراهیم آباد و سگز آباد که با تاتی خلخال نزدیک اند).
- ۸- گویش های طالش از الله بخش محله و شاندرمین در جنوب طالش شوروی در شمال که اصولاً به زبان تاتی آذربایجان باز بسته اند.

از اینها گذشته می توان گویش ماسوله در بخش فومنات گیلان و زبان رودبار گیلان (رحمت آباد و رستم آباد و جز آنها) و رودبار الموت (دکین، موشقین، گرمارود و بلوکان) و الموت (معلم کلایه، استکبر، گازرفان، اوانک و غیره) و گویش خونینو سفید کمر در دهستان ایچرود زنجان و برخی دهات دهستان کوهپایه قزوین (رزه جرو، نوده، اسبه مرد و حصار و غیره) و گویش وفس از دهات میان همدان و اراک را که جهات مشترک بارزی با زبانهای تاتی آذربایجان دارند در نظر آورد. همچنین بطور پراکنده در بعضی نقاط دیگر آذربایجان رایج است و برخی گمان برده اند که دنباله زبان مادی است از این دسته زبانها نیست و با آنها تفاوت های آشکار دارد. ... فراوانی نسبی این زبانها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطه دیگری به این سامان سرایت کرده باشند منتفی و اصالت آنها در یک رشته خصوصیات صوتی و دستوری، تعلق آنها را به گروه معین از زبانهای شمال غربی ایران تأیید می کند. این گروه معین را میتوان زبان مادی خواند.»

در مقدمه برهان قاطع به نوشته محمد معین مولف فرهنگ معین میخوانیم که "اب ندیم" از قول "عبده اله بن مقفع" می نویسد که ایرانیان بر پنج زبان تکلم کنند؛ پهلوی- دری، فارسی و خوزستانی و سریانی، زبان فهله در اصفهان، ری، همدان، ماه نشان نهاوند و آذربایجان رواج دارد... "یاقوت حموی" در "معجم البلدان" می نویسد که حمزه اصفهانی در کتاب "التنبیه علی حدوث التحصیف" گوید:

«کلام ایرانیان در قدیم بر پنج زبان جاری بود از اینقرار "پهلوی-دری-پارسی، خوزی و سریانی اما پهلوی کلام پادشاهان در مجالس خویش بدان زبان بود و این لغتی است منسوب به فهله (پهله) و آن نامی است که بر پنج شهر اطلاق شود. اصفهان، ری، همدان، و ماه نهاوندو آذربایجان..»

هنوز بسیاری از شهرها و دیهها و کوهها و رودخانههای آذربایجان بهمان نام پیش از ورود ترکان بر این سرزمین نامیده میشوند مانند: تبریز، ارومی، اردبیل، خوی، ماکو، ارسباران، گوگان در شهر تبریز، گوگ تپه در میان دو آب، گوگ آلا در مراغه، گوگ ارخج در میانه، آهر- جلفا، هشتروند، مغان، لنکران، بازرگان، دیلمان، زنوز، ارونق، ازناپ، اهراب، اوجان، طسوج، ارس، خلخال، میانه، میان دو آب مرند، سردرود، روئین دز، زرین رود، مراغه، کارارود، گومرود، گهدام دز، گیلاندوز، مارالان، مایان، هشتادسر، لیلوا، ویجویه، سبلان، سهند، هرزند، کوزه کنان، نو جوی و بسیاری دیگری از جمله نام سرزمین "آذربایجان".

پرسش از جاعلان تاریخ و داستان پردازان ژاژ خا این است که این قوم ترک که بنا بر مدعای شما از چند هزار سال پیش تا کنون در سرزمین آذربایجان سکونت داشته اند چگونه قومی بودند که بجای بهره گیری از زبان خود از واژه های پارسی برای نامگذاری شهرها و آبادیهای و کوهها و رودخانه... و بهره می گرفتند مثلاً

بجای واژه "آذربایجان"; که واژه ایست پارسی نامه به ترکی بر این سرزمین نهاده اند همانگونه که ترک ها در سرزمین ترکستان و یا چگونه است که با همه کاوش ها تا کنون سنگ نبشته و یا ابزاری و یا هر اثر باستانی دیگر از ازمه قدیم به خط و زبان ترکی یافت نشده تا بیانگر توطن قوم ترک از هزاران سال پیش در سرزمین آذربایجان بوده باشد!؟

بی مناسبت نخواهد بود به یک نمونه از ژاژ خواهی یکی از مدعیان ترک بودن مردم آذربایجان اشاره کوتاهی داشته باشیم:

چندی پیش این مدعی که در یکی از رسانه های پارسی زبان لوس آنجلس که برنامه ای در جهت اغوی هم میهنان آذربایجانی ما اجرا می کرده و میکند، طی مصاحبه با یکی از مجریان رادیو صدای ایران در لوس آنجلس با فریبکاری ضمن آنکه ظاهرا مدعی بود که ایران دوست و میهن دوست است مدعی شده که ترکان از هفت هزار سال پیش از دامنه های کوههای آلتائی به آذربایجان آمده اند و با سفسطه و مغطه سعی داشت با هزاران من سریشم مردم آذربایجان را از تبار و قوم ترک نشان دهد.

طرفه اینکه زمانیکه یکی از شنوندگان از او پرسید: "آیا کتابی به زبان ترکی را که نه در هفت هزار سال مورد ادعای شما بلکه در هزار سال پیش نوشته شده باشد می توانید ارائه دهید؟"

مدعی مزبور که متاسفانه ایرانی و سر در آخور بیگانه دارد در پاسخ گفت: "آیا شما میتوانید یک کتاب از دوره ساسانی به من ارائه دهید؟"

از این گفته بر می آید چون کتابی از زمان ساسانی در دست نیست و نمی توان منکر وجود سلسله ای بنام ساسانیان بود لذا حال که کتابی به زبان ترکی از ازمه پیشین در دسترس نیست نمی توان منکر توطن قوم ترک در سرزمین آذربایجان بود!

بگذریم از اینکه کتاب هائی از زمان ساسانی توسط تنی چند از کوشندگان میهن پرست به منظور حفظ آثار پس از استیلای عرب بر ایران، به زبان عربی برگردانده شده و موجود است.

چرا کتاب، آیا وجود سنگ نبشته ها و آثاری که طی سالها، چه در سرزمین میهن ما و چه در سرزمین های همسایه که زمانی جز خاک ایران بوده است از دل خاک بیرون آورده و کشف شده است کافی نخواهد بود؟

آیا نوشته مورخان و نویسندگان باستان چون هرودوت- گزنفون- پلوتارک-کتزیاس- استرابو- دیورژن لرسیوس و ... که در باره ایران و فرمانروایان و مردمش بسیار نوشته اند و در آن کمترین اشاره ای به قوم ترک در آذربایجان نشده است کافی برای رد اینگونه ژاژ خواهی ها مبنی بر اینکه قوم ترک در چند هزار سال پیش از میلاد در سرزمین آذربایجان زندگی می کرده اند، نمی باشد؟

زنده یاد علامه "محمد قزوینی" در نقدی که از کتاب «آذری» یا زبان باستان آذربایگان» بعمل آورده می نویسد: «در این آواخر بعضی همسایگان جاهل و یا متجاهل ما برای پیشرفت پاره ای اغراض معلوم الحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده بدون خجالت و بدون مزاح ادعا می کنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمه تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است!

از این اشخاص مغرض گذشته، بعضی از خود ایرانیان نیز مانند مولفین نامه دانشوران مثلا و همچنین یکی از مستشرقین انگلیسی "لسترنج" بواسطه قلت انس به اوضاع تاریخی آن اعصار و نیز بلاشک بواسطه فریب خوردن از ظاهر اصطلاح "ترکی آذری" که در عرف ترکان امروزه بر لهجه ترکی آذربایجان و قفقاز اطلاق میشود توهم کرده اند که "آذری" مذکور در کتب مولفین غرب شعبه ای از زبان ترکی بوده است، غافل از اینکه در آن ازمه هنوز پای مهاجرت خود ترک ها به آذربایجان باز نشده بوده است یا درست باز نشده بوده است، پس چگونه زبان آنها قبل از خودشان ممکن بود در آن سرزمین شیوع پیدا کند، بعینه مثل اینکه کسی امروز ادعا کند که زبان اهالی مصر قبل از فتح اسلام عربی بوده و یا زبان اهالی آسیای صغیر قبل از غلبه سلجوقیان ترکی بوده است و دلیلش فقط این باشد که زبان آن دو مملکت فعلا عربی و ترکی است.

پس از آنچه گذشت معلوم شد که امروزه مسئله زبان آذربایجان اهمیتی سیاسی بهم رسانده و حریف از هیچگونه غش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطله خود باکی ندارد، اثبات اینکه زبان اصلی آذربایجان تا حدود قرن هفتم و هشتم هجری قمری زبان فارسی بوده است (یا بعبارت آخری اثبات اینکه زبان آذری که بشهادت صریح مولفین قدما زبان متداول آذربایجان بوده و هنوز نمونه ای از آن در بعضی دهات آذربایجان باقی است شعبه ای از شعب زبان پارسی بوده است) تا چه اندازه برای ایرانیان دارای اهمیت و تا چه درجه اکنون محل احتیاج عمومی است و در حقیقت به مقتضای "اذا ظهرت البدعی فلدظهر العالم علمه" ابطال این سفسطه سیاسی و کشف این تدلیس تاریخی امروز بر عموم فضلالی ایران در شرع سیاست و اجب کفائی بلکه واجب عینی است...»

از آنچه گذشت در میابیم اقوامی که طی چند سده از طریق شمال و شمال شرقی بگونه کوچهای ایلی و بیابانگردی و حشم داری و یا بگونه ایلغار و تهاجم که اغلب قومیت و تبار ترکی داشته اند وارد خاک ایران شده اند و با خوی خشن و جنگجویی که داشته اند با شکست ایران و شاهان در بخشهای گوناگون آن فرمانروائی را دردست گرفتند و چون مدت حکمفرمائی شان در آذربایجان و آران بیشتر به درازا کشید طبعاً در زبان رایج مردم بومی به مرور ایام اثر گذاشته است.

ترکانی که به هر ترتیب به آذربایجان راه می یافتند پس از سالها گروهی از آنان که دست از خشونت و جنگجویی برداشته و شهر نشین شده بودند با مردم بومی در آمیختند و گروهی دیگر در دشت ها و دهات و چراگاه های سبز و خرم بگونه چادر نشینی و حشم داری به کار کشاورزی و چوپائی پرداختند.

تردیدی نمیتوان کرد که نیاز مبرم به دستگاه حاکمیت و تماس با عاملان آن و انجام معاملات با ترکان ایجاب میکرد که بومیان با زبان حاکمان و سوداگران ترک آشنائی پیدا کرده و به آن زبان تکلم کنند و حتی برخی در دستگاه حاکمان ترک مامور انجام کاری شوند و یا باترکان پیوند زناشویی برقرار کنند و بدین ترتیب بود که زبان ترکی بر ساکنان بومی تحمیل شد و این تغییر زبان نمی تواند هویت ترک به هم میهنان آذربایجانی ما بدهد.

آنان که مردم آذربایجان را بخاطر گویش ترکی؛ ترک میخوانند اگر نوشته ها و گفتارشان از روی نا آگاهی نباشد بدون تردید از سفسطه و غرض و آلودگی منزّه نیست، که از نا آگاهی دیگران سود جسته تعدا چنین نظری را اشاعه میدهند.

گفتنی است که اخیراً رژیم با کو حال به هر اندیشه ای که در سر دارد، با تصویب قانونی ترک بودن مردمش را نادرست دانسته و استعمال آنرا غیر قانونی خوانده است و بدین ترتیب بدور از باور نخواهد بود که در آینده شاهد آن باشیم که تاریخ پردازان سوفسطائی نیز که چشم و گوش به بیگانه دارند با آب و تاب بر ترک بودن هم میهنان آذری ما مهر باطل زنند!

گذشته از آنچه که در باره ترک نبودن هم میهنان آذری نوشته ایم اشعار شعرای آذربایجانی خود بهترین و متقن ترین گواه مدعای ما است، که به چند نمونه از بسیار اشاره می کنیم.

نظامی گنجوی در بهرام نامه که به تاریخ ۵۹۳ هجری قمری سروده است می گوید:

«آهن شد چو سخت کوش کرد	لشکر ترک سست کوش کرد
لشکر ترک را ز دشمنه تیز	تا به جیهون رسید گرد گریز
همه عالم تن اند و ایران دل	نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایـران دل زمین باشد	دل به از تن بود یقین باشد
تو کز ایشان چه افسری داری	چون نظامی سخنوری داری»

و یا در قصیده ای دیگر میگوید:

«شده چوخانه زنبور با غم از ترکان همی خلدن به فرمان ما چون زنبورم»

از اسدی توسط مولف گرشاسب نامه در ۴۵۹ هـ.ق در مدح ابودلف پادشاه نجوان:

سوار جهان پشت ایرانیان	مه تازیان تاج شیبانیان
ملک بودلف شهریار زمین	جهاندار ایرانی پاک دین
که تا جائیکه یافتی نجوان	بدین شاه شد بخت پیرت جوان»

نظامی در مدح اتابک محمد یکی از شاهان آران می گوید:

«یکی برج عرب را ابد ماه یکی ملک عجم را تا ابد شاه»

و قطران در ستایش ممدوح خود "امیر و هسودان" میگوید:

«وزین ظفر که تو کردی به ترک رفت نشان	از این هنر که تو جستی به روم رفت خبر
شگفت نیست گرت بندگی کند خاقان	عجب نیست گرت چاکری کند قیصر»

با این چنین اشعار که ما بعنوان مشتی از خروار در این نوشتار آورده ایم آیا حتی یک ساده اندیش می تواند بر این باور باشد که مردم آذربایجان در عهد قطران، نظامی، خاقانی و ... ترک بوده اند؟! و آیا چنین شاعرانی می توانستند در میان جامعه ای ترک این چنین به مذمت و نکوهش آنان پردازند و عیب جوئی کنند!؟

کسانیکه با همه این شواهد این شاعران و ساکنان بومی زمان آنان را ترک می خوانند یا نسبت بدین واقعیت ها جاهل اند و یا بقول زنده یاد علامه قزوینی متجاهل!

بسیار روشن است که نه تنها این شاعران همانند ساکنان بومی آذری هم عهد خود به شهادت سروده هایشان ترک نبوده اند، بلکه خود و همه آذربایجانیها و آرانی ها را ایرانی و آذربایجان و آران را بخشی از ایران و پادشاهان وقت را شاهان ایران و یا گاه از تخمه آنان می دانستند و به آن افتخار می کردند

شعری این چنین:

« همه عالم تن اند و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل»

و نظائر آن که در فوق آورده ایم و نمونه های بسیار دیگر جز آنچه که گفته ایم چه معنی و مفهوم دیگری می تواند داشته باشد!؟

بخش هائی از نوشته های دکتر نصرت الله جهانشاهلو را در پیوند با زمزمه هائی که مدتی است در پیرامون پیوستگی سرزمین آران و آذربایجان بگوش می رسد می آوریم.

دکتر جهانشاهلو نویسنده کتاب ارزنده وعیرت آموز "ما و بیگانگان" کسی است که با قیام خود در آذر ماه ۱۳۲۴ خورشیدی اولین حکومت فرقه دموکرات را پیش از آنکه تبریز و سایر شهر های آذربایجان با توطئه قبلی و کمک آشکار ارتش سرخ بدست دموکرات ها بیفتد، در زنجان بر پا خاست و سپس معاون پیشه وری (نخست وزیر ورهبر فرقه دموکرات آذربایجان) و رئیس دانشگاه تبریز شد و پس از یکسال همراه پیشه وری و عده ای از زعمای فرقه به کشوراتحاد جماهیر شوروی سابق گریخت و پس از سالها اقامت در آن کشور، زمانیکه پی برد آنچه را که آب می پنداشت سرابی بیش نبوده است با تهمیداتی به کشور آلمان غربی گریخت.

او کسی است که خود از نزدیک در متن رویداد های منجر به جدائی یکساله آذربایجان از پیکره نیا خاکش بوده و از نظر گاه های رهبران شوروی در چگونگی این جدائی که از طریق "میر جعفر باقر اوف" مرد نیرومند زمان استالین و بر یا رئیس (کا - جی - پی) که همواره از آذربایجان واحد دم می زد دیکته میشد

آگاهی داشت و گفته های او یکی از موثق ترین گفته ها در پیرامون زمزمه های شوم جدائی است او می نویسد:

«... دولت هائی که به مواد خام ارزان بازار های فروش فرآورده های صنعتی گران نیاز دارند، همواره در جستجوی سرزمین ها و کشور هائی هستند که گردانندگان آنها فرمانبردار باشند. از این رو، از وجود کشورهای بزرگ و صنعتی و مردمی نیرومند و خود گردان نا خشنود و بیمناکند، فرمانروایان آژمند این کشور ها برای رسیدن به مقصود خود اختلاف های نژادی و زبانی را که بتواند به جدائی و پراکندگی ملت ها کشیده شود، بر می انگیزند و دامن میزنند.

یکی از دستاویز های بیگانگان و دست نشاندگان آگاه و نا آگاه آنان در میهن ما ایران از دیر باز تا کنون، زبان های آذری و کردی است که در باختر ایران، آذری ها کردها و نگانی ها (زنجائی ها) به آن سخن میگویند.

... پیش از آن که سلجوقی ها از فرارودان (ماورا النهر) به خراسان و دیگر بخش های ایران زمین هجوم آورند در همه باختر سرزمین ما، ساوه و زرند، قزوین و خرگان و همدان و زنگان و آذربادگان و آران مردم ما به زبان ترکی آشنا نبودند و به آن گفتگو نمی کردند. بهترین شاهد مدعا، آثار نویسندگان و چکامه سرایان و نیز نام روستا ها و شهر ها و کوه ها و رود ها به ویژه نیازمندی های زندگی روزانه و افزار های تولیدی کشاورزی و صنعتی است که همه نام های اوستائی و مادی و پهلوی داشته اند و هنوز نیز دارند...

... کسانیکه با زبان ها و گویش های ترکان در کشور های گوناگون آشنا هستند و بویژه گویشهای ترکی را می شناسد، میدانند زبانی که در باختر کشور ما زیر تاثیر زبان ترکان فرمانروا پدید آمده است زبان ناب ترکی نیست، چنانکه نه تنها بیش از سه چهارم واژه های زبان ترکی زنگان و آذربادگان اوستائی و پهلوی و دری است، بلکه بسیاری از فعل ها نیز در این زبان ریشه اوستائی و پهلوی دارند که با دستور زبان ترکی صرف میشوند؛ به جوری که یک زنگائی یا تبریزی و یا مراغه ای با زبان دیگرگون یافته کنونی خود با یک ترک ازبک و تاتار و قرقیز و کازاخ و... نمی تواند گفتگو کند، و آنان زبان یکدیگر را در نمی یابند، مگر به زبان ترکان ترکیه را کم و بیش آنها به سبب دگرگونی زبان اشغالگران سلجوق و غز و نیز تاثیر زبان مردم سرزمین های اشغالی است که در آن واژه های فارسی و پهلوی و عربی و رومی و یونانی بسیار است.

نکته ای که بیش از همه میتواند از دید علمی گویا باشد این است که افزار تولید خواه کشاورزی، خواه صنعتی و لوازم خانه به هیچ رو دستخوش دگر گونی نشده است، چون تازه واردان بیابانگرد و گله چران در این باره چیزی نداشتند که به مردم ما تحمیل کنند و یابیموزند.

کسانیکه از نا آگاهی و یا به سبب مقصد های سیاسی بخشی از مردم ما را ترک می خوانند نمی دانند و نمی خواهند بدانند که پس از نبرد "چالدران" و زمان شاهی شاه تهماسب و به ویژه در فتنه افغان ها که ترک های عثمانی بخشی از باختر کشور ما را اشغال کردند با درنده خونی و ددمنشی و بد رفتاری چنان تنفر مردم ما را بر انگیختند که در میان مردم ما نام "ترک" همردیف نادان است، در زنگان هنگامیکه که کسی را نادان می خوانند می گویند "تورک دی وله گینن" (نادان است رها کن برود)...

... غز ها که وحشی ترین قبیله آسیای میانه به شمار می آمدند در ایرانزمین از فرارودان (ماوراء النهر) تا باختر، تکتازی ها و کشتار ها بسیار کردند، به جوری که زنان روستا های زنگان ما هنوز پس از گذشت هشت صد سال هنگامیکه فرزندان نا فرمان خود را می خواهند بخوابانند می گویند "یات یوخسا غزان گلر" (بخواب وگر نه غزان می آیند) و یا "حکیم کوشلکی از شاعران قرن ششم هجری قمری در باره ترکان غز چنین سروده است:

"به هر شهری ز نام غز شنودن شده چون دیو از آهن هراسان"

خوشبختانه غز ها در سرزمین میهن ما کمتر ماندند و بیشتر هجوم آنها به سر زمین روم خاوری بود، چنانکه "عثمان غازی" سردار آنان در ۶۹۹ بسیاری از سرزمین های روم خاوری را از چنگ سلجوق ها بدر آورد (نام کشور عثمانی نیز از همین عثمان غازی است) دولت ترکیه کنونی باقیمانده همان دولت عثمانی غزان است، از این رو مردم ترکیه کنونی، هیچگونه خویشاوندی نژادی و خونی و سببی و نسبی با مردم ایران، چه

خراسانی و چه شیرازی و چه زنگانی و آذربادگانی ندارند. البته بجز پاره ای از مردم بخش خاوری ترکیه که ایرانیان ویا کرد هائی هستند که در درازای زمان از ما جدا شده اند...

..کسانیکه از "همه ترکی" (پان ترکیسم) دم میزنند، آب در هاون می کوبند کسانى هم که دم از آذربایجان یگانه وجدائی از ایران می زنند، باز هم کم و بیش یا نا آگاهند و یا زیر تاثیر دشمنان هر دو مردم آذربایجان و آران اند. دشمنان ایران زمانی مردم آران را به زور از میهنشان ایران جدا کردند و به روز کنونی نشانند، اکنون نا آگاهانی چند سودای جدائی آذربایجان از ایران را در سر می پروراندند. مردم آذربایجان هیچگاه خود را جدا از ایران و غیر ایرانی نمی پندارند، به جوری که در سر تاسر زنگان و آذربادگان، با چراغ اگر جستجو کنید در میان روستائیان حتی یک تن و در میان شهری ها جز تنها تنی چند گمراه را نمی توان یافت که اندیشه جدائی از ایران را در سر بپروراند. مردم باختر ما در درازای زمان، همواره در برابر هجوم متجاوزان آشور و اسکندر گجستک و تازیان و ترکان عثمانی سپر بلای میهن خود ایران بوده اند، و هم اکنون نیز هستند بخشی از مردم باختر ایران که اکنون به ترکی گفتگو می کنند، همواره به فارسی می نویسند و به فارسی میخوانند، این که گویا فارس ها به آنان ستم کرده و می کنند و آنها را ناچار می کنند به فارسی بگویند و بنویسند، افسانه نا بخردانه ای بیش نیست. این افسانه در دوران فرمانروائی یکساله فرقه دموکرات آذربایجان ساخته و پرداخته فرمانرایان آن بود که من خود یکی از افسانه پردازان آن بودم، این افسانه دروغین ، اکنون بدست گروه کوچکی نا آگاه و پاره ای آلت دست بیگانگان افتاده است و بدون اینکه بدانند چه آینده شومی در انتظار آنها است، نا بخردانه آنرا به زبان می آورند و تبلیغ می کنند. وضع نا بسامان کنونی و آینده تاریک مردم سرزمین هائی چون افغانستان و فرا رودان و آران که در زمان های گذشته با دسیسه های بیگانگان از ما جدا شده اند باید مایه عبرت نا آگاهان کنونی گردد»

کسروی درکتاب آذری می نویسد: «... در عثمانی در آن زمان دسته اتحاد و ترقی به روی کار آمد و آنان به این می کوشیدند که همه ترکان را (و ترک زبانان را – نویسنده) در هر کجا که هستند با خود همدست گردانند و یک توده ترک بسیار بزرگی پدید آورند و در قفقاز نیز پیروی از اندیشه ایشان می نمودند و چون آذربایجان در جنبش مشروطه خواهی شایستگی بسیار از خود نموده و در همه جا بنام شده بود، نویسندگان قفقاز و استانبول آن راز دیده دور نداشته و از اینکه زبان ترکی در آنجا روان است دستاویز یافته گفتار هائی پیاپی در باره آذربایجان و خواست خود می نوشتند.

این گفتار ها در آذربایجان کارگر نمی افتاد، زیرا آذربایجان خواست نویسندگان آنها را نیک می دانستند و با جانفشانی هائی که در آذربایجان در راه پیشرفت مشروطه از خود نمودند و جایگاهی که برای خود میان توده ایران باز کرده بود هیچ نشایستی که پیروی از اندیشه دیگران نمایند است مردم در آنجا کمتر ارجی به آن نگارشها نمی نهادند...

..آذربایجان همیشه بخشی از ایران می بوده و کمتر زمانی از آن جدا گردیده با این همه زبانش ترکی می باشد و این خود چیستائی شده و بدست روزنامه نویسان عثمانی و ایران افتاده بود، این شگفت که چیزی را که می بایست بجستجو از راه تاریخ بدست آورند هر کسی با گمان و پندار (خود) سخن دیگری بیرون میداد...

..چون سخن از آذربایجان و مردم آنجا می رفت و من برخاسته از آذربایجانم بر آن شدم چگونگی را از راهش جستجو کنم و به نتیجه روشن رسام به جستجو پرداختم و خرسندم که به آسانی توانستم آذری یا زبان دیرین آذربایجان را پیدا کنم و نمونه هائی از آن بدست آورم، و نیز چگونگی رواج ترکی را در آن سرزمین از راه تاریخ بشناسم، این است دفتری بنام "آذری زبان باستان آذربایگان" پدید آوردم که در همان زمان پچاپ رسانیم و پراکنده گردانیدم که اگر چه نادانانی به زبان درازیها برخاستند لیکن دانشمندان از ارجشناسی باز نایستادند.»

آنان که در مورد هر مساله ای بر اساس یک چهار چوب ذهن از پیش ساخته شده یا یقین شده به ابزار نظر و عقیده وداوری می پردازند، بدیهی است که نتیجه گیری هایشان از رخداد ها و مسائل اعم از سیاسی – دینی- اقتصادی و تاریخی ... نادرست از آب در می آید.

چنین است گفتار و نوشتار های پراز احتجاج کسانی که با سفسطه و عوامفریبی و یا تعصب با ترسیم شکل مار مدعی نوشتن کلمه "مار" میشوند که دانسته و ندانسته آب به آسیاب بیگانه بدخواه خواهند ریخت.

متأسفانه رفتار نادرست و برخورد خشونت بار و غیر مسئولانه و ضد ملی دولتمردان اسلامی کار دشمنان یکپارچگی وطن ما را سهل تر میکند که هرکس فرارور هائی از این چنین خفقانی را آرزو دارد.

اینان بجای اینکه در چنین لحظات حساس و بحرانی با اتخاذ روش مدبرانه به دلجویی از مردم وطن ما بویژه اقلیت های قومی مرزی بپردازند پس از گذشت سالها هنوز به شویبه روز های اول عمل میکنند و در برابر مسائل و مشکلات جامعه جز زبان زور و ارعاب و زندان و تو سری زدن و شکنجه و اعدام راهی دیگر نمی شناسند!

تاریخ میهن ما بار ها شاهد وطن پرستی و جانبازی های هم میهنان آذربایجانی ما در درازای زمان بوده است، و دور زمانی نیست که آذری ها با همه نا بسامانیهای سال ۱۳۲۵ خورشیدی بسبب شرائطی که در ورود قوای نظامی شوروی برای مردم سرزمین های شمالی از جمله آذربایجان فراهم آورده بودند و فقدان ارتباط دولت مرکزی با آن استان بعثت از دست رفتن قدرت و نفوذ آن پس از استقرار حکومت دست نشانده فرقه دموکرات آذربایجان با کمک آشکارای ارتش سرخ که تا آن زمان در آذربایجان بودند همانگونه که در پیش اشاره شد مردانه بپا خواستند و پیش از آنکه قوای دولت مرکزی وارد آذربایجان شود تکلیف خود را با عوامل بیگانه و تجزیه طلبان روشن و آن خطه را از وجود تجزیه طلبان پاک کردند.

«هرکه ناموزد ز درس روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»

هنوز مراتب فداکاری ها و جانفشانی های مجاهدان آذربایجان و در راس آنان ستار خان (سردار ملی) و باقر خان (سالار ملی) در سینه تاریخ میهن ما چون گوهری تابناک میدرخشد و طنین سپاس مردم حق شناس ایران از هم میهنان آذری خود بگوش می رسد.

پاسخ جانانه و دندان شکن ستار خان سردار ملی به کنسول روسیه تزاری آنهم در شرائطی سخت و دشوار که تنها محله امیز خیز تبریز در دست او پیروانش بود و از همه سو در محاصره قوای دولتی زیر چتر حمایت قوای نظامی روسیه بود هرگز از حافظه مردم آذربایجان و تاریخ ایران پاک نخواهد شد، کنسول روس به سنگر مجاهدین برای دیدار ستارخان می رود تا به او توصیه کند که بخاطر حفظ جانش به زیر پرچم روسیه تزاری برود. سید احمد کسروی که خود در آن ایام در تبریز می زیسته و از نزدیک شاهد رخداد های تبریز بود در کتاب تاریخ مشروطه ایران در این باره چنین می نویسد: «... کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود و او به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میداد که سر قره سورانی^{۳۰} آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستار خان چنین گفت: "جنرال کنسول من میخواهم هفتاد دولت به زیر بیرق ایران بیاید من زیر بیرق بیگانه نروم"»

یحیی دولت آبادی معاصر ستارخان و یکی از رجال مشروطه در کتاب "حیات یحیی" می نویسد: «... روس ها از محمد علیشاه باز کردن راه آذوقه را به روی تبریزیان خواستار میشوند به بهانه تبعه خارجه که در آنجا هستند و مردم بیطرف و شاه شش روز از آنها مهلت میخواهد و مقصودش این است بلکه در آن شش روز تبریزیان تسلیم گردند. روز وعده میگردد و شاه به وعده وفا نمی کند. از طرف امپراتور روس دستور می رسد مقداری آذوقه به تبریز فرستاده شود، دویست نفر سادات (سرباز - نویسنده) همراه آن ارزاق به تبریز برود که اگر عساکر شاه خواستند جلوگیری نمایند به قوه قهریه ارزاق به گرسنگان برسانند. این خبر در تبریز و تهران منتشر شده و مردم غیور آذربایجان می بینند زحمت بی اندازه و خونریزی بسیار آنها در دست آخر تمام هدر خواهد رفت و آنچه را که برای حفظ آن جان و مال و عرض خود را داده اند برایگان از دستشان می رود این است که آخر درجه غیرت و فتوت خود را بروز داده مستقیماً به امضای انجمن ایالتی و ستارخان سردار ملی تلگرافی به شاه می نمایند به این مضمون " با وجود گرسنگی و تنگی آذوقه رضا به مرگ داده از بی قوتی هلاک میشویم وراضی نیستیم قشون اجنبی بخاک مقدس وطن ما تخطی نماید... "»

۳۰- به اصطلاح امروز فرمانده کل قوای ژاندارم- نویسنده

کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد: «... آذربایجان رکن رکین ایران است هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تاملین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصا پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را مهم قائل است و با فرط وطن پرستی و غیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجان است چنان تبیین دارد که ابدان نمی توان باور کرد که هرکس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشته درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره به اذهان خطور کند.»

محمد ساعد مراغه ای یکی از نخست وزیران رژیم مشروطه که سالها در مقام کنسول ایران در باکو خدمت می کرده است در مصاحبه ای با آقای دکتر صدر الدین الهی گفته بود: "وقتی مظفرالدین شاه فوت شد بادکوبه را تعطیل کردند و سه روز عزاداری اعلام کردند و در مساجد و کلیسا ها برایش ختم گذاشتند و این در زمانی بود که سال ها از تسلط دولت روسیه تزاری بر سر زمین قفقاز از جمله باکو گذشته بود."

مردم آذربایجان از سده ها پیش، بار ها نشان داده اند که در بحرانی ترین ایام و ظلم و فشار هیچگاه به بهانه زبان و لطیفه ها و تحریکات خارجی و عوامل داخلی آنان راضی به جدائی نبوده و نیستند. کیست نداند که شرایط کنونی نه تنها بر مردم آذربایجان، بلکه در سراسر خاک میهن ما بر مردمش از هر قوم و زبان و مذهب، تحمیل شده است و یقینا زمان این نا روانی ها بسر خواهد رسید.

با آنکه تاریخ ما بار ها شاهد نا روانی های بسیار بر مردم میهن ما و یا پاره ای از اقلیت های قومی و مذهبی بوده است اقوام ناراضی، راضی به جدائی نشده اند و اگر زمانی بخشی از خاک میهن ما از پیکر اصلی جدا شده است، تنها در پی شکست ایران از قوای دولت همسایه بوده است و بس.

هم اکنون نمونه های بسیار در پیش رو داریم که نه همزبانی سبب یگانگی سرزمین ها شده است و نه اختلاف زبان سبب جدائی.

چرا کشور های آلمانی زبان، اتریش، آلمان و چک و... فرانسوی زبان، بلژیک و فرانسه و کشور های عرب زبان و اسپانیایی زبان امریکای مرکزی و جنوبی و چندین نمونه دیگر بهم نپیوستند و خیال پیوستگی هم ندارند و یا مگر اختلاف زبان مردم سوئیس سبب جدائی و تجزیه آن کشور شده است؟

آن ایام که "جمال عبدالناصر" رهبر و رئیس جمهوری مصر شیپور و حدت اعراب را از سر گشادش می زد و با سوریه کشور متحد عربی را بوجود آورده و در تدارک پیوستگی با لیبی و سایر کشور های عربی بود دیدیم که وحدت با سوریه بیش از یکی دو سال دوام نیاورد و بوضع مفتضحانه ای از هم فرو پاشید که خاطره تلخ آن هنوز مردم مصر و سوریه را آزار میدهد و اعراب برای همیشه با همه همزبانی و هم کیشی اندیشه خام پیوستگی را به کناری نهاده اند.

اگر چه همانگونه که نوشته ایم زبان ترکی طی چند سده زبان مردم آذربایجان شده است ولی قومیت و ملیت این مردم با تغییر زبان دستخوش تغییر نشده و نخواهد شد و دسیسه های خارجی و عوامل معدود آنها حتی با همه رفتار نادرست رژیم جمهوری اسلامی به نتیجه نخواهد رسید.

الحاق آذربایجان به آران به بهانه همزبانی، درست به این میماند که ایرانیان بخواهند خاک افغانستان و تاجیکستان به ایران ملحق شود و بهمین ترتیب سایر مناطق همجوار که به یک زبان سخن می گویند!

مردم هشیار آذربایجان بخوبی آگاهند که تجزیه کشور هائیکه خاکی وسیع و منابع زیر زمینی و جمعیتی قابل ملاحظه دارند از جمله هدف های سیاسی و اقتصادی برخی از کشورهای بزرگ و صنعتی و حتی کشور های همجواریکه از خاک وسیع و جمعیت زیاد بهره ندارند می باشد.

هم میهنان خردمند آذربایجانی ما به نیکی دریافته اند که از یکپارچگی و هم آغوشی با سایر هم وطنان ایرانی خود از بخت بهتر و بیشتری برای تداوم حیات تاریخی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار بوده و خواهند بود تا با جدائی، که طبعاً جدائی ۲۰۰ ساله بخش آران از پیکره ی ایران و تاثیر پذیری آموزه های

فرهنگی و قانونی نظام های تزاری و کومونیستی بر ساکنان آن ، دو فرهنگ متفاوت بین مردم دو سرزمین آران و آذربایجان بوجود آورده است که تنها اشتراک زبان نمی تواند پاسخگو باشد.

هم میهنان وطن پرست آذری ما بخاطر همجواری و هم زبانی با سرزمین آران و مردمش بخوبی آگاهند که "علی اف" رئیس جمهوری کشور نو بنیاد آذربایجان و چند تن دیگر از همکارانش که دارای مشاغل کلیدی هستند و با فرهنگ کومونیستی پرورش یافته اند و حتی برخی از آنان از عوامل دستگاه مخوف پلیس اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بوده اند، دارای چه ساختار فکری و اندیشه های پنهانی هستند و در صورت تحقق یکپارچی چه محلی از اعراب نزد آنان خواهند داشت و می دانند که تاریخ از این دست فریبکاری ها بسیار بخود دیده است.

آقای محمد ارسی، یکی از نویسندگان پرکار و مفسیرن سیاسی کشور ما بویژه آگاه به امور آذربایجان و جمهوری آذربایجان، که خود آذری است، در مقاله ای در کیهان لندن (۲۸ دیماه ۱۳۷۴) می نویسد: «... اما سیاست علی اف (رئیس جمهوری وقت کشور آذربایجان) که راسا بر محور قطع دشمنی با مسکو، کسب دوستی و حمایت همه جانبه آمریکا و غرب، همکاری با آنکارا و بازی با ایران استوار بوده هم امروز بیش از هر زمانی در زیر فشار آمریکا و اسرائیل جنبه ضد ایرانی به خود گرفته و با کنار گذاشتن ایران از همکاری های نفتی و اقتصادی و نیز حمایت مخفیانه از ایده جدائی طلبی در میان ایرانیان آذری راه استالین و باقروف را پی میگیرد... وفا قلی زاده مشاور سیاسی علی اوفف در جلسه بررسی سیاست گذاری در خاور میانه که از سوی "انسیتو واشینگتن" برگزار شده بود، می گوید: "باکو رسماً نمی تواند خواستار اتحاد دو کشور آذربایجان باشد ولی سر انجام این اتحاد عملی خواهد شد."

گفته وفا قلی زاده تحت این عنوان که باکو رسماً نمی تواند خواستار اتحاد دو کشور آذربایجان باشد به روشنی نیات پنهانی دولت مردان باکو را نشان می دهد.

اگر ما ایرانیان دولتی ملی و آگاه به مسئولیت خود می داشتیم نه تنها به دولت باکو از اینکه مشاور سیاسی رئیس جمهورش از استان آذربایجان با عنوان یک کشور یاد کرده است شدیداً اعتراض میکردیم، بلکه در چنین شرائطی نا مساعد و بحرانی تا بیشتر از این دیر نشده نسبت به طرز رفتار و اعمال خود نسبت به مردم ایران از هر قوم و ایل و طایفه، مذهب تجدید نظر کرده و در تعدیل آن می کوشیدیم، و خیال خام جهان وطنی را از سر بدر می کردیم و به نیا خاک خود می اندیشیدیم و این همه بیگانگی با زادگاهمان نمی کردیم.

هموطنان آذری ما هنوز مطامع دولت روسیه و جانشین آن دولت اتحاد جماهیر شوروی را نسبت به بخشی از خاک وطن ما یعنی آذربایجان از یاد نبرده اند و به مقاصد باقراوف ها و علی اوف ها بخوبی آگاه بوده و هستند.

پس از سقوط حکومت تجزیه طلب فرقه دموکرات آذربایجان و نمایش باشکوه و فراموش نشدنی مردم آن سرزمین از وطن خواهی که روی یکسوی سکه بود، روی دیگری سکه سفر شاه (محمد رضا) به تبریز در بهار ۱۳۲۶ و استقبال عظیم آذربایجانیان از او بود، مردم آذربایجان او را منجی خود از زیر یوغ مزدوران بیگانه و تجزیه طلب و در او نماد وحدت ملی می دیدند و بدین جهت بود که در تظاهراتی عظیم و تاریخی بر بیگانگی و همبستگی ملت ایران مهر تانید و تاکید زدند و انزجارشان را از عوامل بیگانه ابراز داشتند.

مهندس بازرگان که خود اهل تبریز و یکی از مخالفان سرسخت شاه بود، در نوشته ای پس از انقلاب اسلامی شرح میدهد که خود شاهد صف چند کیلومتری مردم شمال ایران در استقبال از شاه بوده و مردم بدینوسیله نفرت خود را از تجزیه طلبان آذربایجان ابراز می کردند و عاقبت در سال ۱۳۵۸ وقتی سران باقیمانده فرقه به آذربایجان باز گشتند و در انتخابات مجلس شرکت کردند به کاندیدای فرقه فقط ۲۴۰۰ رای دادند و فروش ارگان فرقه نیز به اقرار خودشان در آذربایجان چند میلیونی هیچوقت از چند صد شماره تجاوز نکرد.

۲۱- بهتر است گفته شود شورش و فتنه اسلامی - ویراستار

وقتی در سال ۱۳۵۸ مردم تبریز از آیت الله شریعتمداری خواستند که برای نجات از ظلم و بی احترامی عوامل خمینی از قم خارج شده ساکن تبریز شود با وجود امنیتی که در آذربایجان از برایش فراهم بود، چون به سبب مسئولیتی که در برابر ایران و حفظ یگانگی ایرانیان احساس می کرد گفته بود: " من از اینجا نمی روم و در تبریز ساکن نمی شوم زیرا ممکن است به تجزیه طلبی دامن بزند و صلاح نیست."

گاه می شنویم که مغرضین بدنبال بهانه جوئی لطیفه های جلف و بی معنی را که برخی در باره آذری ها ساخته اند پیراهن عثمان ساخته تا از آن بمنظور ایجاد زمینه ای در جهت آزدگی و نفاق هم میهنان آذری ما بهره برداری کنند باید تاکید کنم که نگارنده نیز با برخی لطیفه های سخیف و نا درست که بهتر است آنها را هزلیات و چرندیات نامید، دید موافق ندارد، سهل است بلکه شدیداً مخالف است؛ چرا که صرفنظر از اینکه موجب کدورت و نفاق و دشمنی می گردد بر این باور است که تکرار مطلب و یا داستانی ساختگی و دروغین به مرور ایام در ذهن آدمی می نشیند و مقبولیت عام میابد؛ که نه تنها مخالف اخلاق و انصاف است بلکه زدودن آن باور داشتهای نادرست از اذهان بویژه نسل های آینده بسیار دشوار خواهد بود. بطور مثال از پس در باره خست مردم اسکا تلند گفته و نوشته اند و جوک ساخته اند که اغلب ما با آنکه آن دیار و مردمش را ندیده و مراد و آمیزش با آنان نداشته ایم بر این باوریم که جملگی مردم اسکا تلند مردمانی خسیس اند.

برخی پا را از گفتن این هزلیات در محافل بسته و خصوصی فراتر گذاشته، گفتن ان هزلیات را شغل خود قرار داده و حتی نوار های کاست منتشر کرده اند که امید است روزی به آن حد از رشد فرهنگی برسیم که از گفتن هزلیات بجای لطیفه های نغز و جالب خودداری کنیم. باید بیاد داشته باشیم که برای سرزمینی چون میهن ما که دارای اقوام گوناگون با بینش ها و باور داشتهای ویژه هستند این هزلیات در حکم سم مهلک است و باید از ابراز آنها احتراز کرد.

با همه آنچه که در باره جوکهای سخیف و نادرست گفته ایم از اینکه از آنها بهانه برای جدائی از خاک وطن بسازیم پذیرفتنی نیست، مردم گیلان و مازندران و خراسان و کاشان و لرستان... هیچگاه هزلیات توهین آمیز برخی از هموطنان نا آشنا به وظیفه اخلاقی و ملی را بهانه برای جدائی نساخته اند و نخواهند ساخت.

پرسش ما از مغرضین و بهانه جویان این است که مگر هموطنان آذری ما برای مردم ترک زبان شهری در آذربایجان که از ذکر نام آن معذوریم لطیفه و جوک های حتی از نوع موهن آن نساخته و نمی سازند؟ در کدام کشور ویا در کدام جامعه، از این دست لطیفه ها رواج ندارد!؟

باید آگاه باشیم که مغرضین و یا عوامل بیگانه همواره مطالب و مسائلی را پیش می کشند و عنوان می کنند که بتوانند مردم عادی و نا آگاه و ساده اندیش را بفریبند و یا تحریم کنند وگرنه هم میهنان آذری ما که خوشبختانه طیف اکثریت نزدیک به اتفاق را تشکیل میدهند بخوبی میدانند که در برابر فدا کاری ها و از جان گذشتگی های که در راه حفظ استقلال و یکپارچگی نیا خاک ایران در درازای تاریخ مردم آذربایجان کرده و از خود نشان داده اند، نزد تمام اقشار وطن ما از نوعی احترام آمیخته به سپاس و ریش سفیدی برخوردار بوده و هستند. کدام تاریخ نویس و یا نویسنده ایرانی را سراغ دارید که هرگاه به تاریخ آذربایجان و مردمش پرداخته و می پردازد از عنوان "مردم غیور و شجاع و فداکار و میهن پرست" نسبت به آنان دریغ کرده باشد؟

به حدی در باره غیرت و طن خواهی آذربایجانیان گفته و نوشته شده است که شعار "مردم غیور آذربایجان" بگوش همه آشنا است .

بر کسی پوشیده نیست و آمار ها نیز بخوبی گواهی می دهند که آذربایجانیان بیشتر از هر قوم ایرانی به سایر شهر های ایران مهاجرت کرده و سکنا گزیده و می گزینند و در کسب کار موفق تر از حتی بیشتر بومیان آن شهر شده اند. در تهران بنا بر آخرین آمار یک سوم جمعیت دوازده میلیونی آنرا هم میهنان آذری ما تشکیل میدهند و بندرت دیده شده است که یک آذری به شهری مهاجرت کند و کسب و کار و تجارت مشغول گردد ولی پس از چندی از آن شهر به سبب نا مهربانی های مردم بومی به مولدش مراجعت کرده باشد.

اگر این حقایق نشانگر آغوش های باز و محبت آمیز هموطنان غیر آذری نسبت به آذری ها نیست پس چیست؟

چگونه یک انسان عاقل و بالغ و آزاد، خود خواسته به جانی می رود که حرمت اش را پاس ندارند و به اذیت و آزار و توهین و تحقیرش پردازند و او را بخود راه ندهند ولی او همچنان با عشق فراوان و رغبت تمام در آن شهر و دیار ساکن شود، سهل است در کسب و کار و تجارت از رونق بیشتر و روز افزون برخوردار شود و حتی اغلب به تشکیل خانواده چه برای خود و چه از برای فرزندان با پیوند غیر آذری دست یازد؟

وقتی میگوئیم گفتار ها و نوشتار های دشمنان یکپارچگی میهن ما در باره تنگنا ها هم میهنان آذری ما در کنار غیر آذری ها زیر سقف یک میهن، غرض آلود بوده و خالی از سفسطه و دروغ نیست؛ سخنی به گزاف نگفته ایم.

گاه عنوان می کنند که فارس ها طی سالیان دراز حکمرانی بر ایران زمین (از جمله آذربایجان) بخاطر تفاوت گویش با آذری ها بر آنان ظلم و ستم روا داشته اند و آنان را همواره به دیده تحقیر نگریسته اند و می نگرند. بنا بر این برای رهایی از این نا روانی ها بهتر آنکه از پیکرایران جدا شویم و...

به منظور رد این یاوه و ادعا های پوچ و فریبکارانه از کتاب کرونولوژی تاریخ ایران، نگارش دکتر بهاءالدین بازارگاد، و حتی بسیاری دیگر از سایر کتب تاریخی بهره میگیریم.

تاریخ میهن ما به روشنی نشان میدهد که نخستین حکمروایان مستقل در ایران دویست سال پس از حمله اعراب که به سقوط پادشاهی ساسانیان و تسلط اعراب بر ایران انجامید "طاهریان و آخرینشان" رژیم جمهوری اسلامی است؛ که صرفنظر از حکام و فرمانروایان محلی و کم اعتبار، معروف ترین شان به ترتیب پارسی زبانان و ترک زبانان و ترک نژادان و مدت حکمرانی شان به شرح زیر است:

پارسی زبانان	مدت حکمرانی	ترک نژادان و یا ترک زبانان	مدت
طاهریان	۵۲ سال	غزنویان	
۱۹۸ سال			
صفاریان	۲۲ سال	سلجوقیان و سلسله هانی از این قوم چون	
علویان	۵۱ سال	اتابکان پارس، کرمان، آذربایجان، لرستان	
سامانیان	۳۰ سال	و یا هزار اسبی غوریان و	
خوارزمشاهیان			
آل زیار	۱۱۵ سال	ترکان غز	
۱۸۳ سال			
دیلمیان (آل بویه)	۱۲۳ سال	مغول و سلسله های ایلخانیان و جدیریان	
۱۳۰ سال			
زندیه	۴۴ سال	مظفریان	
۸۰ سال			
پهلوی	۵۳ سال	تیموریان	
۸۹ سال			
جمهوری اسلامی (تا تاریخ نگارش) ۲۴ سال		قره قویون لو	
۹۰ سال			
جمع	۵۱۴ سال	آق قویون لو	۱۲۴
سال			
		صفویان	۲۳۸
سال			
		قاجار	۱۳۲
سال			
		افشاریه	۳۰
سال			
		جمع	۱۲۶۴
سال			

لازم به یاد آوری است که پادشاهان سلسله های طاهریان و صفاریان و سامانیان و علویان و دیلمیان و آل زیار در ایامی فرمانروایی می کرده اند که هنوز سلجوقیان و در پی آنها، ترک ها بر آذربایجان چیره نشده و ساکن آن دیار نشده بودند و مردم آذربایجان به رشته ای از زبان پارسی گفتگو می کرده و با گویش ترک کمترین آشنائی نداشته اند و سایر شاهان و حکمرانان پارسی زبان که پس از رواج زبان ترکی در آذربایجان روی کار آمده اند همانگونه که در جدول فوق ارائه شده عبارتند از: زندیه- پهلوی - و جمهوری اسلامی که مدت حکمرانیشان تا هم اکنون از ۵۱۴ سال در برابر ۱۲۹۴ سال حکمرانی ترکان و ترک زبانان تجاوز نمی کند.

بنابر آنچه گذشت اگر جای گله و شکایت و آه و فغانی بوده باشد (که البته تا کنون نبوده و چه بهتر در آینده نیز نباشد) این شاکیان و گله مندان و فغان و فریاد بر آوران از ظلم و ستم پادشاهان و حکمرانان باید پارسی زبانان بوده باشند که بیشتر ایام آنها با تفاوتی فاحش ترک نژادان و ترک زبانان بر آنان تسلط یافته و حکم رانده اند و هم اکنون نیز از رهبر جمهوری اسلامی گرفته تا بسیاری از بلند پایگان این رژیم که دارای مشاغل کلیدی و حساس میباشند از هموطنان آذری ما و یا ترک زبان اند.

در عهد پهلوی ها نیز سهم هم میهنان ترک زبان آذری ما چه در دولتمردان و ارتش و چه در سایر نهاد های دولتی و اقتصادی نسبت به سایر اقوام ایرانی به مراتب بیشتر بوده است. یک نگاه گذرا به فهرست اسامی نخست وزیران، وزیران، ارتشیان و سایر دولتمردان، بازرگانان و کارخانه داران زمان پهلوی ها پوچی گفتار یاوه گویان مغرض و دشمنان یکپارچگی میهن ما را آشکار می سازد. آنان دریافته اند که برای فریب کسانیکه از تاریخ زادگاه خود آنچه که گذشته و میگذرد آگاهی ندارند، با چنین جعلیاتی میتوان آنان را اغوا کرد و به هدف رسید، غافل از اینکه مهر ایران در قلب هم میهنان آذری ما چون سایر هم میهنان ما از هر قوم و با هر دانش و بینش وجود دارد، همچنان که طی سالیان دراز وجود داشته است؛ وانگهی تعدی و فشار و زورگویی پادشاهان و حکام طی اعصار گذشته که بیشترین ایام آنها در مقیاسی شگرف، پادشاهان و حکام ترک زبان بر مردم ایران حکومت رانده اند، شامل حال کدامین قوم از اقوام سرزمین ما نشده که تنها شامل حال آذری ها شده است و آیا هم اکنون از سوی دولتمردان با کو نسبت به مردم آران ظلم و نا روانی اعمال نمی شود؟ - نمونه ای از آنرا به عنوان مشت نمونه ای از خروار در پیش آورده ایم -

اینکه برخی از روی اغراض ویژه با جعلیاتی بر این کوشش اند که نشان دهند هم میهنان آذری ما از نژاد ترک اند، درست به این می ماند که مردم ایالات متحده آمریکا و بخش بزرگی از کانادا و استرالیا و آفریقای جنوبی و زلاند نو و مردم چند کشور آفریقائی را که به زبان انگلیسی تکلم میکنند، انگلیسی بدانیم و یا مردم مصر و سایر کشورهای شمال آفریقا را به خاطر گویش شان به زبان عربی، عرب و یا مردم برزیل را پرتغالی و سایر کشورهای آمریکای مرکزی و لاتین را اسپانیائی و... بخوانیم!

در پایان لزوماً به این نکته اشاره میکنم که هدف از این نوشتار ضمن احترام به تمام نژاد ها و اقوام و بدون مزیت بخشیدن یکی بر دیگری، جز پالایش برخی پندار های سست و نادرست درباره آذربایجان و هم میهنان آذری ما نبوده و نیست، تا سره از ناسره باز شناخته شود و تاکید بر این که هم میهنان آذری ما از نژاد ترک نبوده و زبان ترکی طی چند سده اخیر به آنان تحمیل شده است این نیست و نخواهد بود که آنان از تکلم به زبان رایج (ترکی) که بیش از نیمی از واژه ها و اسامی آن پارسی است باز ایستند و فقط به پارسی گویی روی آورند، چرا که چنین خواسته ای نه تنها در چهار چوب منطق و بینش درست نمی گنجد، بلکه نه عملی است و نه با موازین حقوق انسانها آنها در این برهه از زمان تطبیق میکند.

ک - هومان

